

بحران در بحران

سرمقاله

بحران در جهان، بحران در منطقه، بحران در حاکمیت، بحران در جنبش، بحران در جامعه و مردم

۱ - جهان در آتش بحران سرمایه‌داری می‌سوزد

از سال ۲۰۰۸ که بحران جهانی نظام سرمایه‌داری برای بار دوم پس از بحران سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ به مدت نزدیک به هفتاد سال بود که نظام سرمایه‌داری جهانی توسط تئوری کنز با دخالت دادن دولت‌های سرمایه‌داری جهت مهار بازار رقابتی و بحران ساز سرمایه‌داری بی در پیکر آدم اسمیتی، توانستند در برابر رقابت آزاد سرمایه‌داری مقاومت نمایند

ادامه در صفحه دوم

۱. نظام جهانی سرمایه‌داری که با بر افروختن جنگ بین‌الملل دوم و طرح مارشل و کشته شدن ده‌ها میلیون انسان بی‌گناه اروپایی و آسیای جنوب شرقی و شمال آفریقا و غارت رفتن و به آتش کشیدن و ویرانی هزاران میلیارد سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی اروپا و آسیا و آفریقای، بالاخره طوفان نخستین بحران جهانی و فراگیر نظام سرمایه‌داری در سواحل آمریکای شمالی و در پای دژ نظام کاپیتالیستی جهان در برابر کاخ سفید و ساختمان پنتاگون و برج‌های سر بر افراشته سه قلو به آرامش رسید.

مانیفست اندیشه‌های نشر مستضعفین

اسلامیات - اقتصادیات - سیاسیات - اجتماعیات - اخلاقیات - فلسفیات، نشر مستضعفین در ترازوی سی و پنج سال تجربه گذشته خود

به مناسبت سرآغاز چهارمین سال نشر مستضعفین - بخش سوم

ب - اقتصادیات «نشر مستضعفین» :

در عرصه اقتصادیات «نشر مستضعفین» در ادامه «آرمان» و اندیشه شریعتی، سوسیالیسم علمی را سرلوحه اقتصادیات خود قرار داده است و در مدت سه سال گذشته «نشر مستضعفین» بر پایه علت اصول دین، «اصل عدالت» به عنوان یک اصل فراقه‌ی و فرادینی و عمده کردن شاخه عدالت اجتماعی بر دیگر شاخه‌های آن، موضوع عدالت اجتماعی را ایجاد تعادل در جامعه تعریف می‌کند که این جامعه که همان اجتماع انسانی می‌باشد، به علت اینکه دارای دینامیزم ذاتی است و وجودی حقیقی و کنکری و مشخص از دیگر جوامع و مستقل از فرد دارد و دارای حرکتی دیالکتیکی می‌باشد که در بستر زمان در کلیت خود، تاریخ را می‌سازد تنها عاملی که می‌تواند در این جامعه دارای دینامیزم ذاتی و حرکت دیالکتیکی و مستقل از فرد و کنکری تعادل ایجاد کند، سوسیالیسم است. از دیدگاه «نشر مستضعفین» سوسیالیسم علمی در چارچوب اشتراکیت دولتی تعریف نمی‌شود،

ادامه در صفحه ۱۳

مبانی تئوری حزب در اندیشه ما

آگاه سازی خبری، آگاه سازی تئوریک، آگاه سازی تشکیلاتی یا هستی اجتماعی

بخش یازدهم

۱ - استراتژی حزب‌گرایانه سازمانی، استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی، استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی:

برای تبیین این موضوع مبحث را با یک سوال آغاز می‌کنیم و آن اینکه اگر استراتژی حزبی ما بر آگاه سازی توده‌ها استوار است؛ «مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۶ - علت ناکامی انقلاب مشروطه ما جز این نبود که رهبران جنبش به جای اینکه به مردم آگاهی بدهند و به مردم بینائی سیاسی ببخشند برای مردم تکلیف تعیین می‌کردند و به مردم راه حل برخورد می‌دادند و با این عمل رهبران انقلاب ما این اصل را تجربه کردیم که ثمره تحمیل انقلاب توسط رهبران جنبش بر جامعه‌ائی که توسط پیشگامان به آگاهی نرسیده است و فرهنگ انقلابی ندارد جز مجموعه‌ائی از شعارهای مترقی اما ناکام چیزی نخواهد بود».

ادامه در صفحه ۱۶

در صفحات دیگر:

- - اسلام شناسی - ۱۴
- - مبانی تئوریک تاریخ - ۳
- - اسلام شناسی علی در ترازوی نهج البلاغه - ۱
- - تفسیر سوره انسان - ۵

نظام سرمایه‌داری را در مهار آن اچمز کرده است یعنی بر عکس بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۰ هر چه زمان می‌گذرد نه تنها ناتوانی سرمایه‌داری جهت حل این بحران استخوان سوز بیشتر هویدا می‌گردد. مهم‌تر از آن بیم آن می‌رود که گراز وحشی امپریالیسم جهانی بر پایه تجربه‌ای که از بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۰ توسط جنگ جهانی دوم و طرح مارشال دارد این بار هم این گراز وحشی در اوج ناامیدی برای حل این بحران خامانسوز آخرین تیر ترکش خود را رها کند و به برنج زار خلق‌ها حمله کند و بار دیگر جهان یا منطقه خاورمیانه را در حلقوم آتش جنگ‌های امپریالیستی گرفتار کند. چرا که نظام سرمایه‌داری جهانی در طول دو بیست سال گذشته تاریخ حیات خود نشان داده است که برای کسب یک دستار، حاضر است تمامی کاخ قیصر را به آتش بکشد و در این رابطه برای او مردم آمریکا و مردم اروپا و مردم کشورهای پیرامونی فرقی نمی‌کند. البته این بار در نوک پیکان حمله این گراز وحشی خاورمیانه قرار گرفته است چرا که سرمایه نفتی و گازی و دلارهای آماس کرده این کشورها در بانک‌های غربی و... چشمه امیدی شده است تا گراز وحشی سرمایه‌داری جهان در راه فرار از این بحران خاورمیانه را به عنوان نخستین خاکریز به آتش بکشاند.

به همین دلیل نادیده گرفتن این بستر آتش بازی گراز وحشی سرمایه‌داری جهانی در راستای تحلیل بهار عربی در کشورهای لیبی، یمن، سوریه، عراق و... بالاخره ایران، کبکوار سر در زیر برف فرو کردن می‌باشد، لذا در این رابطه است که در تبیین بحران‌های زنجیره‌ای جهانی، منطقه‌ای خاورمیانه، حاکمیت، جنبش و مردم ایران از آنجائی که اگر با عینک دیالکتیکی به تبیین این بحران‌های پنج گانه بپردازیم علاوه بر اینکه این بحران‌ها در کاسه جامعه و جهان سرمایه‌داری دارای پیوند تنگاتنگ ساختاری می‌باشند در بستر آرایش هیرارشی پنج بحران فوق همیشه بحران ساختاری محیطی و جهانی سرمایه‌داری اولویت پیدا می‌کند بطوریکه در تبیین این بحران‌ها مجبوریم که در سر لوحه این بحران‌ها به تبیین و تحلیل علمی بحران جهانی سرمایه‌داری بپردازیم و این نکته را در سرلوحه تحلیل‌های خود قرار بدهیم که هر جا که در تحلیل بحران‌های پنج گانه فوق، ما فونکسیون و چنگال بحران جهانی را ندیدیم باید در تحلیل خود شک بکنیم.

۲ - مبانی تئوریک بحران فراگیر سرمایه‌داری جهانی

نخستین تئوریسین و اندیشمندی که توانست به کشف علمی بحران در نظام سرمایه‌داری دست پیدا کند کارل مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم بود چرا که کارل مارکس در اثر جاودانی خود به نام «کاپیتال» برای اولین بار کشف کرد که نظام سرمایه‌داری دارای بحران دوره‌ای می‌باشد که این بحران دوره‌ای بالاخره بستری جهت نابودی و اضمحلال نظام سرمایه‌داری خواهد شد به عبارت دیگر آنچه باعث ماندگاری کتاب «کاپیتال» شده است همین کشف بحران دوره‌ای نظام سرمایه‌داری می‌باشد. مبانی تئوریک کارل مارکس در کتاب سه جلدی «کاپیتال» عبارت می‌باشد از:

الف - مبنای بررسی نظام سرمایه‌داری در این کتاب، سرمایه‌داری

و با مهار این رقابت آزاد بازار سرمایه‌داری توسط دخالت دولت بر پایه تئوری کنزی بود که توانستند پیروید بحران فراگیر سرمایه‌داری را که گورستان نظام سرمایه‌داری می‌باشد (و در تحلیل نهائی همین بحران جهانی سرمایه‌داری است که کشتی سرمایه‌داری را به گل خواهد نشاند) از صورت بحران‌های محیطی جهانی به شکل بحران‌های محاطی منطقه‌ای درآوردند تا از یک طرف به مهار سوسیالیسم دولتی جهانی به سرکردگی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق بپردازند و از طرف دیگر جنبش‌های طبقاتی طبقه کارگر در جوامع سرمایه‌داری که در بستر این بحران‌ها روندی اعتلانی می‌گیرند مهار نمایند، که این امر تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری امپریالیسم تازه نفس و تک سوار آمریکا به انجام رسید و توانست پس از جنگ بین‌الملل دوم، نظام جهانی سرمایه‌داری را به مرحله تثبیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بکشاند. البته دلیل عمده این موفقیت سرمایه‌داری منهای دخالت دولت‌های سرمایه‌داری، بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی بلوک شرق بود و به همین دلیل بود که بحران‌های دوره‌ای نظام سرمایه‌داری در طول هفتاد سال بعد از بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۰ نتوانست لرزه همه جانبه بر اندام سرمایه‌داری جهانی وارد کند. اما در اواخر قرن بیستم و در دهه اول قرن بیست و یکم به موازات متلاشی شدن بلوک شرق و تک سوار شدن امپریالیسم آمریکا و قرار گرفتن جهان در آستانه نظام نوین بین‌المللی بر پایه تقسیم باز تقسیم میراث به ارث رسیده جهانی از بلوک شرق، دوباره آن آرامش بعد از طوفان هفتاد ساله سیاسی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری که تحت عنوان جنگ سرد به دست آمده بود توسط بحران سال ۲۰۰۸ به چالش کشیده شد و همراه با طوفان سیاسی تقسیم جهان در خلیج فارس و عراق و خاورمیانه و... از سال ۲۰۰۸ طوفان بحران اقتصادی یا همان اژدهای افسرده سرمایه‌داری در سایه آفتاب تموز نظام سرکش سرمایه‌داری سر برکشید و این بار آنچنان این اژدهای افسرده گرم شده مارگیر سرمایه‌داری جهانی از قالب یخ هفتاد ساله سرکش بیرون جهید که نخستین طعمه‌ای را که بلعید خود مارگیر امپریالیسم آمریکا بود^۱.

البته این سیل ویرانگر سرمایه‌داری به آمریکا یعنی دژ کاپیتالیسم عریان سرمایه‌داری محدود نشد چرا که سنگرهای جهان سرمایه به صورت بازی دومینو یکی پس از دیگری در هم فرو ریخت، آنچنانکه به یک باره در عرض مدت کمتر از شش ماه جهان سرمایه‌داری را در آتش بحران دوم فراگیر بین‌الملل فرو برد، با اینکه مدت چهار سال است که از شروع این بحران فراگیر می‌گذرد تمامی تئوریسین‌های

۱. که به همراه فوکویاما با جعبه مارگیر «لیبرال دموکراسی به عنوان پایان تاریخ» به کوه‌های سرکش نظام کاپیتالیست عریان آمریکا که تولید ناخالص ملی آن بیش از یک سوم تولید ناخالص کره زمین بود و هزینه نظامی ارتش متجاوز و تا بن دندان مسلح آن بیش از دو برابر هزینه نظامی کل کشورهای دیگر کره زمین بود، رفت تا با شکار اژدهای افسرده لیبرال سرمایه‌داری بشریت را به تماشاخانه این اژدهای افسرده مرده و یخ زده بکشاند. ولی دریغ که آفتاب گرم مبارزه حق طلبانه و ضد استثمار خالق‌ها از خود آمریکا تا اقصی نقاط آفریقا و آسیا و آمریکای جنوبی این اژدهای یخ زده افسرده را در برابر چشم جهانیان در تماشاخانه فوکویاما گرم کرد و آنچنان به جان مارگیر افتاد و مارگیر را در خود بلعید که در عرض کمتر از یک ماه، میلیون‌ها آمریکائی تمامی سرمایه‌هایی که در طول یک عمر حاصل کرده بودند از دست دادند و به صورت افراد خانه بدوش درآمدند.

نمی‌تواند این نظام را به زانو درآورد چراکه وجود بحران منهای مبارزه طبقاتی هر چند که بحران فراگیر هم باشد، می‌تواند با دخالت دولت‌ها مهار بشود.

ل - مارکس معتقد است که بزرگترین فونکسیون بحران‌ها در نظام سرمایه‌داری، رشد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری می‌باشد.

بنابراین تا زمانی که بحران‌ها در نظام سرمایه‌داری با مبارزه طبقاتی پیوند پیدا نکنند، نمی‌تواند گورکن نظام سرمایه‌داری بشود چرا که بستر مهار آن توسط دولت‌های سرمایه‌داری فراهم می‌شود.

۳ - بحران جهانی ۲۰۰۸ کلاف سر در گم سرمایه‌داری جهانی:

گرچه بیش از چهار سال از بحران ۲۰۰۸ سرمایه‌داری می‌گذرد و دخالت دولت‌های سرمایه‌داری به صورت جهانی در جهت مهار این بحران هر روز بیشتر می‌شود و تئورسین‌های سرمایه‌داری می‌کوشند توسط اندیشه‌های کنزی با پر رنگ کردن نقش دولت‌ها به مهار این بحران بپردازند ولی هر چه زمان می‌گذرد این واقعیت بیشتر هویدا می‌گردد که تئورسین‌های سرمایه‌داری این بار برعکس بار اول (بحران ۱۹۲۰-۱۹۳۰) ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند به حل علمی این بحران بپردازند و همین موضوع باعث گردیده تا بحران اقتصادی فوق رفته رفته به مرور زمان از فرآیند اقتصادی، وارد فرآیند اجتماعی و فرآیند سیاسی و بالاخره فرآیند نظامی بشود.^۲

۲. در همین رابطه جنبش جهانی اشغال وال استریت مثنی از نمونه این خروار می‌باشد. البته نمی‌خواهیم ساده‌انگاری کنیم و بگوئیم که مثلاً توسط این جنبش جهانی اشغال وال استریت و یا بحران سیاسی که امروز دولت‌های یونان و اسپانیا و... با آن روبرو هستند سرمایه‌داری جهانی در حال اضمحلال و سقوط می‌باشد، بلکه بالعکس منظور ما از طرح این موضوع این است که زمانی که سرمایه‌داری جهانی نمی‌تواند از طریق علمی به حل و مهار این بحران بپردازد و هرچه زمان می‌گذرد با کهنه شدن آن، این بحران به صورت یک کلاف سر در گمی در می‌آید. یعنی اینطور نیست که سرمایه‌داری جهانی بنشیند و دست روی دست بگذارد و نظاره گر فراگیر شدن بحران بشود، طبیعتاً در چنین شرایطی برای سرمایه‌داری جهانی راهی جز این نمی‌ماند جز اینکه به روش‌های سنتی پناه ببرد و روش‌های سنتی هم آنچنانکه در بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۰ مشاهده کردیم فقط جنگ و توسعه و رونق بازار فروش سلاح‌های جنگی و گسترش بازار سرمایه‌داری بر ویرانه‌های جنگی می‌باشد. لذا در این رابطه است که کشور لیبی باید به بیابان سوخته‌ای تبدیل شود و تمامی سرمایه‌های اندوخته نیم قرن گذشته او باید یک ماهه نابود بشود و فقط تا زمان مرگ قذافی تحول لیبی باید روی آنتن خبرگزاری‌های صهیونیستی جهانی بیاید و بعد از مرگ قذافی با اینکه آتش امپریالیستی تمامی نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور لیبی را متلاشی کرده است دیگر موضوع لیبی از صفحه خبرگزاری‌های امپریالیستی خارج می‌شود تا یکی در این جهان وانفسا از این سردمداران جهانی سرمایه‌داری نپرسد که این همه ویرانی، قتل، کشتار و غارت سرمایه‌های مردم لیبی بالاخره برای چه بود؟ چرا که حتی یک خبرگزاری درجه چندم جهان سرمایه‌داری هم امروز که لیبی در آتش جنگ داخلی می‌سوزد حاضر نمی‌شود یک تحلیلی یا گزارشی از این بیابان‌های سوخته در هم آشفته بدهد تا مشخص شود که از بعد از تهاجم جهان سرمایه‌داری به کشور لیبی تا این تاریخ چقدر تاریخ، اقتصاد، جامعه و... لیبی به عقب برگشته و البته مانند همین لیبی قبلاً در جنگ خلیج فارس، افغانستان و عراق و امروز در سوریه، سودان، یمن و... مشاهده می‌کنیم و شاید فردا هم در ایران و... مشاهده کنیم این همه آتش افروزی جهان سرمایه‌داری برای چه است؟ آیا واقعا دل سردمداران جهان سرمایه به حال مردم لیبی یا دموکراسی یا نجات انسانیت می‌سوزد یا این که تلاش گرگ‌ها برای طعمه است؟ شکی نیست که تا زمانی که از ادیخواهی و دموکراسی و نجات انسانیت، سر انگشتان اجرائی آن عربستان و قطر باشد و ره آورد آن حکومت کرزای افغانستان، مالکی عراق، تجزیه سودان، بیان‌های سوخته لیبی و... خواهد بود. بنابراین موضوع راه حل سنتی بحران جهانی سرمایه‌داری راهی جز این برای سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد جز اینکه دنیا را به آتش بکشاند تا خود را نجات بدهد و این عامل اصلی بحران منطقه خاورمیانه در شرایط فعلی می‌باشد.

قرن نوزدهم بریتانیا است که برای اولین بار بود که در کره زمین در قرن نوزدهم توانست توسط انقلاب صنعتی یک نظام سرمایه‌داری صنعتی در انگلستان مستقر شود.

ب - منطق سرمایه به شکل گسترده برای اولین بار در قرن نوزدهم فقط در انگلستان و در بستر انقلاب صنعتی توانست پا به عرصه تاریخ بشر بگذارد.

ج - در کتاب «کاپیتال» مارکس در تبیین بحران سرمایه‌داری شواهد و دلایلی آورده است که عمدتاً از سرمایه‌داری انگلستان قرن نوزدهم اخذ کرده است.

د - در کتاب «کاپیتال» مراد کارل مارکس از منطق سرمایه، حاکمیت شکل ارزش و میل بی پایان سرمایه جهت کسب ارزش اضافی می‌باشد.

ه - در کتاب «کاپیتال» مارکس کشف می‌کند که منطق سرمایه حکم می‌کند به محض اینکه سرمایه به منزله نوعی رابطه اجتماعی استقرار پیدا کند، دارای یک خصیصه وجودی بشود که توسط این خصیصه سرمایه‌داری می‌کوشد تا در حیات اجتماعی خود همه چیز را در خدمت خودافزایی و رشد روزافزون خود به کار گیرد و همین خصیصه سرمایه‌داری است که از نظر مارکس باعث می‌گردد تا نظام سرمایه‌داری به صورت همه جانبه جامعه را دچار تحول مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... بکند و همین نظام سرمایه‌داری عامل پیوند تمامی جوامع و کشورهای کره زمین بشود، بطوریکه تمامی کشف دریاها و کشف منابع و اختراع ماشین و صنعت و... در نظام سرمایه‌داری همه در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

و - از نظر نویسنده کتاب «کاپیتال» سرمایه در نظام سرمایه‌داری در نقش ابرفاعلی ظاهر می‌شود که می‌کوشد همه چیز را به صورت مفعول‌هائی در خدمت رشد متداوم و مستمر خود، گسترش خود درآورد.

ز - از نظر مارکس جامعه سرمایه‌داری عبارت است از جامعه‌ائی که فقط و فقط منطق سرمایه در آن حکمفرما می‌باشد.

ح - مارکس در این اثر معتقد است که بحران در نظام سرمایه‌داری معلول دو عامل می‌باشد:

۱ - میل بی پایان سرمایه جهت کسب ارزش اضافی ۲ - تلاش سیری ناپذیر سرمایه جهت استخدام همه چیز در راه خودافزایی خویش در بستر رقابت بین سرمایه‌ها

ط - مارکس بر پایه این دو خصیصه سرمایه، در این کتاب تبیین می‌کند که بحران در نظام سرمایه‌داری معلول گرایش ذاتی سرمایه می‌باشد.

ی - از نظر مارکس بحران در بستر مبارزه طبقاتی، گورکن سرمایه‌داری می‌باشد.

ک - مارکس معتقد است که تا زمانی که بحران در نظام سرمایه‌داری همراه با مبارزه طبقاتی عمل نکند، خود بحران در نظام سرمایه‌داری

۴ - بحران منطقه در راستای جنبش بهار عربی:

گرچه نزدیک به دو سال است که از جنبش بهار عربی می‌گذرد ولی هر چه زمان بیشتر می‌گذرد این جنبش مانند کلاف سر در گمی، روند رو به پیچیده شدن طی می‌کند که دلایل این امر عبارتند از:

الف - گرچه جنبش رهائی‌بخش کشورهای عربی بعد از جنگ‌های بین‌الملل و جنبش ناسیونالیستی کشورهای عربی در دهه ۵۰ بعد از تکوین اسرائیل در منطقه عربی صورت فراگیر و منطقه‌ای داشت و هرگز این دو جنبش رهائی‌بخش و ناسیونالیستی در کشورهای عربی محدود به خاک و کشوری مشخص نشد و کشورهای عربی از شمال آفریقا گرفته تا خاورمیانه و شط العرب یکی پس از دیگری دامنگیر این دو نهضت رهائی‌بخش و ناسیونالیستی گردیدند، ولی در قیاس بین نهضت و جنبش آزادی‌خواهانه فعلی جهان عرب (که از دو سال پیش تحت عنوان بهار عربی شعله ور گردیده است) با دو نهضت رهائی‌بخش جهان عرب (که بعد از دو جنگ بین‌الملل همراه با اضمحلال امپراطوری عثمانی شکل گرفتند) و نهضت ناسیونالیستی عربی (که در دهه ۵۰ بعد از تکوین اسرائیل شکل گرفتند) نهضت آزادی‌خواهانه جهان عرب تحت عنوان بهار عربی، فراگیرتر از دو نهضت رهائی‌بخش و ناسیونالیستی جهان عرب می‌باشد، بطوریکه امروز نه تنها جهان عربی را دچار زلزله سیاسی، اجتماعی و نظامی کرده است بلکه می‌رود که از سطح منطقه عربی به کشورهای غیر عربی هم سرایت کند.

ب - در جنبش‌های رهائی‌بخش عربی بعد از جنگ بین‌الملل و جنبش‌های ناسیونالیستی عربی دهه ۵۰ از آنجائی که هدف جنبش‌ها مقابله کردن با دشمن مشخصی بود، لذا تقریباً آن جنبش‌های دوگانه تا نیل به هدف خود دچار انحراف و بحران نشدند هر چند آن بحران‌ها دارای فراز و نشیب و جزر و مدهای شدند ولی تقریباً تا آخر این جنبش‌ها توانستند بدون انحراف پیش بروند. مثلاً در انقلاب رهائی‌بخش الجزایر، مغرب و تونس بعد از جنگ‌های بین‌الملل به علت اینکه دشمن که همان امپریالیسم فرانسه بود، مشخص شده بود - لذا این جنبش‌ها تا مرحله شکست کامل فرانسه پیش رفتند و یا در جنبش ناسیونالیستی جهان عرب در دهه ۵۰ از آنجائی که هدف این جنبش مقابله با دشمن مشخص یعنی اسرائیل بود، لذا این جنبش‌ها هم تحت رهبری جمال عبدالناصر و جنبش افسران جوان توانست تقریباً حتی بعد از مرگ ناصر هم در کشورهای عربی تداوم پیدا کند. ولی در جنبش آزادی‌خواهانه بهار عربی از آنجائی که دشمن مشترکی وجود نداشت و در هر کشوری از جهان عرب این جنبش بر علیه حاکمیت سیاسی همان کشور شکل گرفته است، این امر باعث شد تا این جنبش برعکس دو جنبش قبلی جهان عرب دارای ضربه خورهای استراتژیک گردد. چراکه هنگامی که دشمن کشوری و دشمن منطقه‌ای در چارچوب دشمن جهانی تبیین و تحلیل نشود به راحتی دشمن جهانی که امپریالیسم جهانی می‌باشد می‌تواند با تغییر چهره وارد کارزار بشود و در زیر چتر حمایت از جنبش آزادی‌خواهانه مردم عرب حتی به مقابله و تغییر همان حاکمینی بپردازد که تا قبل از این جنبش‌ها، جزو هم پیمانان منطقه‌ای خود قدرت‌های امپریالیستی بوده‌اند مثل بن علی یا مبارک یا عبدالله صالح و

یا حتی خود قذافی^۳ و این موضوع بود که تقریباً جنبش آزادی‌خواهانه جهان عرب را آبهستن انحراف کرد. چراکه به موازات اعتلای جنبش آزادی‌خواهانه و قیام مردم عرب بر علیه دیکتاتورهای محلی سه جریان انحرافی پاپیای این جنبش‌های آزادی‌خواهانه کشورهای عربی در جهان عرب شکل گرفت که عبارتند از:

۱ - جریان بحران زده سرمایه‌داری جهانی که کوشیدند با دخالت در این جنبش‌های آزادی‌خواهانه به شکل نظامی و سیاسی از یک طرف با فراهم کردن بازار جنگی و اقتصادی^۴ و از طرف دیگر از آنجائی که امپریالیسم جهانی بعضی از حاکمین کشورهای عربی در راستای استراتژی تکوین خاورمیانه بزرگ خود تحت هژمونی اسرائیل سد و مانع آن می‌بینند، لذا می‌کوشند تحت لوای این جنبش‌ها به حذف این موانع استراتژیک بپردازد که برای نمونه در این رابطه می‌توانیم به کشور سوریه تحت حاکمیت خانواده اسد و حزب بعث اشاره کنیم که در پیوند با حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران و حکومت مالکی در عراق و سید حسن نصرالله در لبنان زنجیره‌ای بوجود آورده‌اند که به عنوان مانع و سد اصلی تکوین استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا می‌باشند، لذا سرمایه‌داری جهانی می‌کوشد تا با حذف خانواده اسد و حزب بعث سوریه این هلال شیعی که از خلیج فارس تا جنوب لبنان ادامه دارد دچار گسست و پراکندگی بکند.

۲ - جریان دوم جریان هژمونی طلبانه منطقه می‌باشد که شامل سه جناح ترک‌ها یا ترکیه، عرب‌ها یا عربستان و قطر، فارس‌ها یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران است. در خصوص جناح ترک‌ها یا ترکیه این جناح در ادامه سیاست امپراطوری عثمانی تحت هژمونی حکومت رجب طیب اردوغان می‌کوشد (که پس از اینکه سیاست پیوند ترکیه با اتحادیه اروپا توسط سنگ اندازی و مخالفت فرانسه و آلمان شکست خورد) از طریق آسیا، استراتژی امپراطوری عثمانی خود را دنبال کند (البته در شکل سیاسی - اقتصادی نه مانند گذشته به شکل جغرافیائی و نظامی)، لذا در این رابطه تحت شعار اسلام سکولار می‌کوشد که این خواسته خود را پیش ببرد. در این رابطه است که از یک طرف با پیوند استراتژیک خود با ناتو و شرکت در پروژه سیاسی دفاع موشکی ضد روسیه آمریکا و مشارکت در برنامه و سیاست نظامی و اقتصادی سرمایه‌داری جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا و از طرف دیگر با پیوند با جریان ارتجاعی منطقه به رهبری عربستان سعودی و قطر توسط دخالت نظامی و سیاسی در جنبش‌های عربی در راستای استراتژی خود گام بردارد. به همین دلیل است که امروز دولت رجب طیب اردوغان با برپائی پایگاه‌های نظامی در مرز سوریه و برگزاری تمامی کنفرانس‌های بین‌المللی بر علیه دولت خانواده اسد و دعوت از ناتو جهت شرکت در پاسخگویی ساقط کردن هواپیمای

۳. که در اواخر حکومتش بعد از حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق و افغانستان و اشغال نظامی این دو کشور چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در سیاست خارجی‌اش پیدا شد و تقریباً هژمونی جهانی امپریالیسم آمریکا و غرب را پذیرفت.

۴. توسط بیابان‌های سوخته بستر مقابله با بحران فراگیر و فلج کننده ۲۰۰۸ سرمایه‌داری جهانی که هر روز بیشتر کشتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری جهانی را به گل می‌نشانند فراهم کنند.

جریان به اصطلاح اصولگرا انتقال پیدا کرد و به این ترتیب بود که با عبور از جنبش سبز و پشت سر گذاشتن جنبش اجتماعی سال ۸۸ سردمداران رژیم مطلقه فقهانی تا چشم باز کردند و تلاش کردند که در آرامش بعد از طوفان به تثبیت قدرت خود بپردازد، دوباره جنگ گرگها بر سر تقسیم قدرت (البته این بار در درون همین حاکمیت یکپارچه سنت گرای فاندیمیانتالیستی) از سر گرفته شد که همین جنگ قدرت سیاسی جدید باعث گردید تا حکومت یکپارچه پادگانی خامنه‌ای مانند جگر زولیا چند تکه بشود. بطوریکه آنچنان تضادهای داخلی جریان یکپارچه سنتگرا یا به اصطلاح اصولگرایان رشد کرد که دیگر برای خامنه‌ای تحت کمیته‌های حل اختلاف، شعار وحدت و اتحاد، نشست‌ها، موعظه، تهدید و... امکان مهار آن نبود و آنچنان این تضادهای سیاسی قارچ گونه بی محابا رشد می‌کردند که دیگر حتی امکان نام گذاری آن‌ها هم وجود نداشت و لذا در این رابطه بود که سردمداران مطلقه فقهانی حاکم تصمیم به خط کشی جریان‌های درونی خود گرفتند که این خط کشی‌ها - اگرچه از سال ۸۹ آغاز شد - در جریان انتخابات مجلس نهم در اسفند سال ۹۰ پس از اینکه پروژه وحدت سازی خامنه‌ای تحت هژمونی روحانیت درباری امثال مهدوی کنی، اکبر ناطق نوری، شاهرودی، مصباح یزدی، جنتی، محمد یزدی و... به شکست انجامید، خط کشی جناح‌های درونی صورت رسمی به خود گرفت که در این رابطه پنج جریان جدید از داخل رژیم زایش کرد که عبارتند از:

۱ - جریان انحرافی تحت هژمونی احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشائی و دولت دهم که مشخصه رسمی این جریان عبارتند از:

الف - خط کشی با روحانیت درباری از خامنه‌ای تا مراجع دولتی
ب - تکیه عوام فریبانه (جهت بسیج توده‌ها به عنوان حامی خود) بر شعارهای سنت‌گرایانه ملی و مذهبی و سیاسی از مهدویت گرفته تا شعار ملیت و ایرانیت و نابودی اسرائیل و...
ج - اعتقاد به نفی مطلق و سرکوب عریان همراه با خشونت عریان و نفی آنتاگونیستی و افشاگری‌های ۳۳ ساله فساد کل رژیم و... جهت تصفیه جریان به اصطلاح اصلاح طلب در قالب جناح‌های مختلف آن اعم از جناح هاشمی رفسنجانی یا جناح روحانیون یا جناح کروی، خاتمی، جنبش سبز میرحسین موسوی و...
د - تکیه بر افشار متوسط روستائی و حاشیه تولید شهری جهت کسب مقبولیت اجتماعی.

۲ - جریان دوم جریان پایداری است که تحت هژمونی روحانیت درباری و حامیان استراتژی احمدی نژاد در دولت نهم در برابر جناح هاشمی رفسنجانی که شامل مصباح یزدی، آقا تهرانی و... می‌باشند که از بعد از جریان کودتای سیاسی - اداری احمدی نژاد توسط عزل وزیر اطلاعات که بستر ساز خلع قدرت از خامنه‌ای بود و اعتکاف و خانه نشینی ده روزه احمدی نژاد در اعتراض و مقابله با دخالت‌های خامنه‌ای و... تکوین پیدا کردند که مشخصه اصلی آن‌ها عبارتند از:

الف - اعتقاد به هژمونی روحانیت درباری از خامنه‌ای تا مصباح یزدی در قدرت ب - تلاش در جهت جداسازی اسفندیار رحیم مشائی

نظامی ترکیه در خاک سوریه توسط پدافند سوریه منطقه را به آتش بکشد تا از آب گل آلود آن، اقدام به ماهیگیری بکند و مستقیماً وارد رویارویی نظامی بشود تا در نهایت با سرنگونی خانواده اسد و حزب بعث و شیعیان علوی در سوریه بستر سلطه سیاسی و اقتصادی خودش را بر منطقه خاورمیانه تثبیت نماید. در راستای همین سیاست است که رجب طیب اردوغان فاتحانه به لیبی و تونس می‌رود و سعی می‌کند از چهره خود یک مصلح اسلام سکولار بسازد و با پول عربستان و حمایت امپریالیسم آمریکا نجات بخش جنبش بهار عربی بشود.

جناح دوم جناح ارتجاع عرب به رهبری عربستان و قطر است که در شرایط فعلی توانسته از اتحادیه عرب به عنوان بازوی سیاسی و از ارتش ناتو به عنوان بازوی نظامی خود جهت تثبیت هژمونی خود بر جنبش بهار عربی استفاده بکند. مقابله این جناح با صدام حسین و قذافی و به آتش کشیدن عراق و لیبی و امروز در سوریه، مثنی است نمونه این خروار.

جناح سوم جناح فارس‌ها یا رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران می‌باشد که می‌کوشد از بهار عربی از یک طرف هلال شیعی از بحرین تا دریای مدیترانه تحت هژمونی خود گسترش دهد و از طرف دیگر با علم کردن شعار آزادی قدس پیوند سیاسی خود را با کشورهای عربی از مصر تا سودان گسترش دهد.

۳ - جریان سوم جریان وهابیکر و بنیادگرای القاعده و طالبان ضد شیعی می‌باشد که بر پایه اسلام فاندیمیانتالیستی و ارتدکسی وهابی می‌کوشد افسار بهار عربی را در چنگ گیرد. در همین رابطه است که به صورت قهرآمیز امروز این جریان از تونس و لیبی گرفته تا یمن و سوریه و سومالی به شدت در حال گسترش می‌باشند، این جریان که در ادامه همان جریان طالبان و القاعده افغانستان و پاکستان و عراق می‌باشند امروز در یمن، عراق، سوریه، لیبی و حتی تونس و مصر در حال کسب قدرت سیاسی و نظامی هستند.

۵ - بحران در حاکمیت مطلقه فقهانی ایران:

رژیم مطلقه فقهانی ایران از بعد از کودتای سیاسی خرداد ۸۸ هر چند که فکر می‌کرد که با یکدست شدن حاکمیت و تصفیه جریان به اصطلاح اصلاح طلب در شاخه‌های مختلف آن از جناح هاشمی رفسنجانی گرفته تا جناح خاتمی و بالاخره جناح کروی و روحانیون و جناح میرحسین موسوی می‌تواند به تثبیت سیاسی دست پیدا کند و توسط حزب پادگانی خامنه‌ای هر فریادی را می‌توانند در نطفه خاموش کنند، گرچه سردمداران حاکمیت مطلقه فقهانی تا عاشورای ۸۸ و راه پیمایی دولتی دی ماه ۸۸ بر این اندیشه بودند و در راه تحقق این استراتژی هرگونه جنایتی اعم از شکنجه، کشتار، اعتراف گیری، تجاوز، بگیر و ببند و... بر خود مباح دانستند، ولی رفته رفته پس از اینکه در جریان راه پیمایی ۲۲ بهمن ۸۸ به علت تفرقه در صفوف جریان به اصطلاح اصلاح طلب، سردمداران حاکمیت مطلقه فقهانی دریافتند که از این جریان‌ها به سلامت عبور کرده‌اند، آب در خانه مورچه‌های خودی افتد و جنگ گرگ‌ها این بار به درون خانه

پروفس کانديداتوری مجلس نهم تکوين پيدا کرده است. البته معمار اوليه تکوين اين جريان خود خامنه‌ای است که کوشيد ابتدا توسط اين جريان با رهبری مهدوی کنی، محمد یزدی، احمد جنتی، اکبر ناطق نوری، شاهرودی و غلامعلی حداد عادل پدر زن مجتبی خامنه‌ای، جبهه‌ای بسازد که در اين جبهه منهای جريان انحرافی احمدی نژاد همه جريان‌های اصولگرا و سنتی و فاندیمان‌تالیستی تحت هژمونی و رهبری او به وحدت برسند که حمايت بدون مرزبندی خامنه‌ای از حداد عادل و هژمونی روحانیت دولتی آن اعم از مهدوی کنی، محمد یزدی، احمد جنتی، مصباح یزدی و... و دخالت تعريف نشده خامنه‌ای در امورات نظراتی و تقنینی مجلس باعث گردید تا اين پروژه خامنه‌ای با شکست روبرو گردد. ولی گرچه اين پروژه با شکست روبرو گردید اين جريان با همان استراتژی خودش به صورت غير جبهه‌ای در شکل یک جريان در مجلس نهم جهت کسب کرسی رياست مجلس حداد عادل وارد میدان شد که برتری جريان راه ملت و پیرو ولایت لاریجانی بر اين جريان در جريان انتخابات هیئت رئیسه مجلس نهم هم باعث شد تا اين جريان در مجلس هم به صورت جريان مغلوب درآید. به هر حال اين جريان حتی پس از شکست هیئت رئیسه مجلس هم کمافی السابق تصمیم به ادامه حیات دارد تا در انتخابات دولت یازدهم بتواند ناکامی‌های گذشته خود را جبران نماید. مشخصه جريان چهارم عبارتند از:

الف - تلاش در جهت جایگزین کردن حداد عادل به جای علی لاریجانی و مخالفت با وجود مدیریت دو قوه در خانواده لاریجانی و مخالفت با ریاست جمهوری علی لاریجانی در انتخابات دولت یازدهم
ب - عدم اعتقاد به صف آرائی مجلس در برابر دولت احمدی نژاد برخلاف آنچه جريان سوم معتقد است ج - اعتقاد به حق و تو خامنه‌ای در تصمیم گیری‌های نظارتی و حقوقی مجلس د - اعتقاد به هژمونی مطلقه خامنه‌ای در تمامی عرصه‌های قدرت ه - اعتقاد به هژمونی روحانیت دولتی در صحنه‌های قدرت

۵ - جريان پنجم جريان ایستادگی تحت هژمونی محسن رضائی می‌باشد که اين جريان از زمان کنار گذاشتن محسن رضائی از تشکیلات سپاه و تبعید او به شورای تشخیص مصلحت نظام تکوين پيدا کرده است و در جريان کودتای انتخاباتی ۸۸ دولت دهم کوشيد تا نقش محلل برای خامنه‌ای بین جناح دوگانه داشته باشد ولی با همه اين احوال اين جريان می‌کوشد تا پس از سرکوب جنبش سبز و تثبیت حاکمیت دولت دهم در مقابله با دولت دهم و کسب هویت از دست رفته خود به صورت مستقلی به حیات سیاسی خود ادامه دهد. مشخصه جريان پنجم عبارتند از:

الف - تلاش در جهت حاکم کردن تشکیلات سپاه به جای تشکیلات قوه مجریه ب - اعتقاد به نفی و انتقاد و منفرد کردن دولت دهم ج - تلاش در جهت ایجاد جبهه مشترک در قدرت، با جناح‌های سه گانه به اصطلاح اصلاح طلبانه د - تلاش در جهت نظامی کردن فضای کشور جهت تثبیت حاکمیت اجرائی خود بر کشور، چراکه اين جريان تنها در بستر فضا و شرایط جنگی می‌توانند قدرت مدیریت داشته باشند.

معمار و بانک اطلاعاتی افشاگرانه جريان انحرافی از جريان احمدی نژاد. ج - اعتقاد به نفی مشروعیت و نفی مطلق هر گونه شعار ملی گرایانه و دموکراسی خواهانه و مردم سالارانه جهت تثبیت تاریخی اصل ولایت مطلقه فقهاتی و هژمونی سیاسی و مذهبی و فقهاتی روحانیت و مرجعیت دولتی د - اعتقاد به حاکمیت و رهبریت و مرجعیت و ولایت مطلقه خامنه‌ای در همه عرصه‌های مذهبی، سیاسی، فقهی، اجتماعی، شرعی، عرفی و...

۳ - جريان سوم جريان راه ملت و پیروان ولایت می‌باشد که منشعب شده از جريان متحد اصولگرایان است که در پروسه کشاکش کسب کرسی ریاست مجلس نهم بین دو جناح علی لاریجانی و باهنر از یک طرف و جناح غلامعلی حداد عادل از طرف دیگر بوجود آمدند. البته هر دو جناح در جريان انتخابات مجلس ششم و هفتم و هشتم تحت عنوان جريان آبادگران فعالیت تبلیغاتی مشترک داشتند که تضاد آن‌ها در رابطه با موضوع کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ و برخورد با دولت احمدی نژاد در دولت دهم و کسب کرسی قدرت ریاست مجلس نهم باعث جدائی آن‌ها شد که بالاخره در جريان انتخابات مجلس نهم ابتدا تحت عنوان جناح‌های جبهه متحد اصولگرایان و بعد رسماً تحت عنوان جريان راه ملت و پیروان ولایت با جبهه متحد اصولگرایان خط کشی کردند. البته هژمونی اين جريان همگی غير روحانی می‌باشند که سردمداران آن‌ها در مجلس علی لاریجانی و محمد رضا باهنر و احمد توکلی و علی مطهری و... می‌باشد و خارج از مجلس رهبری در دست محمد باقر قالیباف شهردار تهران است. اینکه بعدا اين جريان در عرصه انتخابات دولت یازدهم تحت چه نامی ظاهر شود موضوع مهمی نیست ولی آنچه مهم است اینکه در شرایط فعلی اين جريان به عنوان یک جريان مدعی در کسب کرسی‌های قدرت می‌باشد که با توجه به اینکه قوه قضائیه تحت مدیریت صادق لاریجانی برادر کوچک علی لاریجانی هم از حامیان اين جريان می‌باشد اين امر باعث گردیده تا اين جريان از جایگاهی محکم در رابطه با پروژه کسب قدرت در سه قوه در آینده برخوردار گردد. البته جريان‌های فرعی مثل منتقدین دولت علی مطهری و احمد توکلی و... فعلاً در اين جريان حل شده‌اند. مشخصه جريان سوم عبارتند از:

الف - اعتقاد به حمله و نفی و انتقاد مستمر جريان انحرافی یا دولت دهم ب - تلاش در جهت حفظ جريان به اصطلاح اصلاح طلب از هاشمی رفسنجانی تا خاتمی و حتی کربوی و میرحسین موسوی در جبهه داخلی خودی حاکمیت ج - مرزبندی تعريف شده‌ای با قدرت مطلقه و ولایت مطلقه خامنه‌ای و هژمونی روحانیت دولتی و هژمونی اجتماعی و فقهاتی مرجعیت دولتی د - اعتقاد به حل مسالمت آمیز پروژه هسته‌ای در چارچوب آژانس و مدیریت خامنه‌ای و بیرون کردن آن از اختیار و دیپلماسی و تبلیغات جريان احمدی نژاد جهت حل بحران اقتصادی و مالی و پولی و ساختاری جامعه که توسط برخوردهای تبلیغاتی و فرصت طلبانه جريان احمدی نژاد به صورت یک فاجعه اقتصادی و سیاسی درآمده است و حتی تا مرز نظامی پیش رفته است.

۴ - جريان چهارم جريان متحد اصولگرا می‌باشد که اين جريان در

دولت رئیس جمهوری از سال ۶۸ تا این تاریخ بین دولت - و مقام عظمای ولایت مطلقه فقهاتی (که طبق همین قانون اساسی ۸۴٪ کل قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، اداری و قضائی ایران امروز در دست دارد) اختلاف و کشمکش وجود داشته است؟ و حتی در زمان دولت خود خامنه‌ای بین خامنه‌ای و خمینی بر سر انتخاب دولت میرحسین موسوی و موضوع مطلق و یا نسبی بودن قدرت ولایت کشمکش و اختلاف وجود داشت و حتی برای یک بار در طول ۸ سال رئیس جمهوری خامنه‌ای دولت موسوی در حضور او تشکیل جلسه نداد و هر زمانی هم که خامنه‌ای شعار انتخاب یا تعویض دولت را می‌داد خمینی با یک تشر خامنه‌ای را خاموش می‌کرد و در خصوص دولت هاشمی رفسنجانی هم تا این زمان خامنه‌ای در حال انتقام گیری آن دوران می‌باشد و در رابطه با این انتقام گیری بود که خامنه‌ای پس از کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ رسماً اعلام کرد اندیشه من به احمدی نژاد بیشتر نزدیک است تا به اندیشه هاشمی رفسنجانی (پرواضح است که در این رابطه در خصوص دولت‌های بنی صدر و خاتمی دیگر نیاز به حجت نیست) لذا در این رابطه بود که از سال ۸۹ دولت احمدی نژاد پس از اینکه خزش از پل گذشت و توانست دولت دهم را تصاحب کند برایش راهی جز روشن کردن آتش تضاد بین دولت و رهبری وجود باقی نماند در همین رابطه است که این سوال به طور جدی مطرح می‌شود که چرا در بافت و ساختار رژیم مطلقه فقهاتی ده درویش در گلیمی می‌تواند بخشبند اما دو کخدا نمی‌توانند در کنار هم در این اقلیم بگنجند؟ برای پاسخ به این سوال باید توجه داشته باشیم که در نظام‌های مختلف تئوکراسی یا منوکراسی یا اریستوکراسی یا دموکراسی هر کدام بر پایه نوع ساختاری که دارند می‌تواند موضوع مشارکت یا عدم مشارکت در قدرت در بستر ساختار آن‌ها تعریف گردد. مثلاً در ساختار منوکراسی یا تئوکراسی یا اریستوکراسی به علت قوام فردی، ساختار قدرت امکان اجرای اصل مشارکت قدرت وجود ندارد اما در ساختار دموکراسی برعکس ساختار تئوکراسی و منوکراسی و اریستوکراسی به علت اینکه قدرت در دموکراسی بر پایه مردم تبیین و تعریف می‌شود اصل مشارکت در قدرت می‌تواند معنا داشته باشد، برعکس آن در اریستوکراسی از آنجائی که قدرت بر پایه اشرافیت تعریف می‌شود و یا منوکراسی که قدرت بر پایه پیشوا تعریف می‌گردد و یا تئوکراسی که قدرت بر پایه نمایندگان مدعی خداوند و امام زمان و... تعریف می‌شوند لذا اصل مشارکت در قدرت دیگر معنا و مفهومی نخواهد داشت. بنابراین از آنجائی که نظام مطلقه فقهاتی یک نظام تئوکراسی یا منوکراسی می‌باشد لذا امکان مشارکت در قدرت به صورت مردمی یا حزبی و یا جبهه‌ای در آن وجود ندارد و هر فردی که به عنوان مهره قدرت در این ساختار قرار گیرد از آنجائی که قبلاً از حداقل پراتیک دموکراسی برخوردار نبوده لذا نمی‌تواند به مشارکت

۶. چرا که هاشمی رفسنجانی به علت گزینش خامنه‌ای به رهبری در جلسه خبرگان بعد از فوت خمینی در خرداد ۶۸ نسبت به خامنه‌ای از آن چنان اتوریته‌ای برخوردار بود که توانست به عنوان صاحب اصلی قدرت حاکمیت در طول دولت پنجم و ششم قدرت خامنه‌ای را مشغول تثبیت حاکمیت خود بکند و اجازه هیچگونه دخالتی در قوه اجرایی کشور به او ندهد.

به هر حال همین دسته بندی‌های سیاسی قدرت در دستگاه سیاسی حاکمیت مطلقه فقهاتی باعث گردیده تا بحران سیاسی در حاکمیت در این شرایط به نقطه اوج خود برسد و آنچه‌انکه بارها و بارها تکرار کرده‌ایم آنچه که در یک جامعه بستر ساز تحولات سیاسی و اجتماعی و ساختاری می‌شود فقط و فقط بحران سیاسی حاکمیت‌ها است و تمامی بحران‌های دیگر ساختاری در یک جامعه زمانی اصولی می‌باشد که در بحران سیاسی آن جامعه بتواند دارای فونکسیون باشد و تنها زمانی یک حاکمیت می‌تواند ناتوان از حکومت کردن بر جامعه بشود که بحران سیاسی درونی آن حکومت در حال اعتلاء قرار داشته باشد. به همین دلیل است که در این شرایط بحرانی حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌کوشد تا این بحران استخوان سوز درون حاکمیت را در بستر پروژه هسته‌ای و تضادهای سیاسی منطقه حل کنند که در این رابطه موضوع فتوای تکفیر سلاح اتمی توسط خامنه‌ای و خارج کردن دیپلماسی هسته‌ای از دست دولت دهم و در دست گرفتن آن توسط خامنه‌ای و همچنین حمایت استراتژیک حاکمیت مطلق فقهاتی از بشار اسد و سید حسن نصرالله و تشدید تضادهای خود با عربستان، ترکیه، آذربایجان، قطر، امارات عربی و... همگی در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

بنابراین بدون هیچ شکی عامل اصلی بحران سیاسی یا کشاکش قدرت درون حاکمیت مطلقه فقهاتی، جریان انحرافی دولت دهم می‌باشد - که از بعد از اینکه توانست توسط کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ خامنه‌ای صاحب دولت دهم بشود - از سال ۸۹ به موازات اینکه حاکمیت خود را تثبیت شده و دشمنان سیاسی خود را سرکوب شده یافت، کوشید تا در مدت باقی مانده از دولت دهم که آخرین دوران حیات سیاسی او می‌باشد با حمایت اسفندیار رحیم مشائی یک جریان سیاسی و تشکیلاتی توسط تشکیلات دولت نهادینه کند تا در آینده بتواند به حیات سیاسی خود در همین نظام ادامه بدهد. ولی از آنجائی که مسیری که احمدی نژاد برای نیل به این مقصود در نظر گرفت با توجه به خط کشی او با روحانیت و ولایت و علم کردن شعار ایرانیت، امام زمان و رژیم مطلقه فقهاتی و ساختن معجونی از این سه مؤلفه، اما این تلاش هویت طلبانه او باعث گردید تا جریان‌های قدرت طلبانه داخل حاکمیت از هر طرف تحت عنوان‌های مختلف از جناح روحانیت محمد یزدی و مصباح یزدی و جنتی گرفته تا خود خامنه‌ای و جناح برادران لاریجانی و جناح قالیباف و علی مطهری و محمد رضا باهنر و احمد توکلی... از همه طرف به جان او بیافتند و آنچه‌انکه او را ایزوله و آچمز بکنند که حتی در انتخابات مجلس نهم جرات شرکت علنی و نهادینه کردن حزبی پیدا نکند. البته نکته‌ای که در همین جا بد نیست در رابطه با تضاد بین دولت و رهبری در نظام مطلقه فقهاتی در طول ۳۴ سال گذشته مطرح کنیم پاسخ به این سوال است که چرا در طول ۳۴ سال گذشته حاکمیت مطلقه فقهاتی پیوسته بین دولت - چه در مرحله دولت نخست وزیری در سال‌های ۵۸ تا ۶۸ و چه در مرحله ۵. مانند رژیم صفوی که از تصوف بعلاوه شیعه، بعلاوه ایرانیت آن معجون تاریخی ساخت. احمدی نژاد هم کوشید که از امام زمان و ایرانیت و رژیم فقهاتی یک معجون جدیدی بسازد تا توسط آن بتواند در درون حاکمیت بعد از پایان دولت دهم و بازنشسته شدن او به عنوان یک جریان قدرت در درون حاکمیت به حیات سیاسی خود ادامه دهد.

ایران گرفتار بحران است یا اینکه اصلاً در جنبش سیاسی ایران بحرانی وجود ندارد؟

در پاسخ به این سوال آنچنانکه مطرح کردیم شاخص شناخت بحران در جنبش سیاسی چه در داخل کشور و چه در خارج کشور تشنت و پراکندگی و تفرقه در بین جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران است، البته با طرح این پاسخ اجمالی نمی‌خواهیم بگوئیم که تکرر و تعدد جریان‌های سیاسی امری مذموم می‌باشد و باید همه آن‌ها در جریان واحدی حل بشوند یا اینکه مثلاً همه جریان‌های سیاسی یک جور فکر بکنند، نه. صحبت بر سر کثرت جریان‌ها نیست بلکه بالعکس صحبت بر تشنت و تفرقه و پراکندگی و حرکت‌های موازی این جریان‌ها است که عاملی گردیده تا تضاد بین این جریان‌های جنبش به جای اینکه یک تضاد تئوریک و حسنه باشد بدل به تضادهای هیستریک، شخصی، قدرت طلبانه، سکتاریستی و گروه گرایانه بشود. یعنی هر جریانی بگوید حق همان است که در جلیقه بنده قرار دارد.^۷ در این رابطه مولوی در دفتر دوم مثنوی - صفحه ۳۳۸ چاپ نیکلسون یک بحث عمیق عرفانی و فلسفی در باب اینگونه اختلاف‌های فرعی می‌کند که حیفمان می‌آید که در اینجا نقل نکنیم:

همچنانکه هر کسی در معرفت	می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	باحثی مرگفت او را کرده جرح
وان دگر بر هر دو طعنه می‌زند	وان دگر از زرق جانی می‌کند
هر یک از راه این نشان‌ها زان دهند	تا گمان آید که ایشان زان دهند
این حقیقت دان نه حقند این همه	نی به کلی گمراهانند این رمه
زانک بی حق باطلی ناید پدید	قلب را ابله ببوی زر خرید
گر نبودی در جهان نقدی روان	قلب‌ها را خرج کردن کی توان
تا نباشد راست کی باشد دروغ	آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ
بر امید راست کز را می‌خرند	زهر در قندی رود انگه خوردند
گر نباشد گندم محبوب نوش	چه برد گندم نمای جوفروش
پس مگو کین جمله دم‌ها باطلند	باطلان بر بوی حق دام دلند
پس مگو جمله خیالست و ضلال	بی حقیقت نیست در عالم خیال
مومن کیس میز کو که تا	باز داند حیزکان را از فتی
گرنه معیوبات باشد در جهان	تاجران باشند جمله ابلهان
پس بود کالاشناسی سخت سهل	چونک عیبی نیست چه نااهل و اهل
ور همه عیبست دانش سود نیست	چون همه چوبست اینجا عود نیست
آنک گوید جمله حقند احمقیست	وانک گوید جمله باطل او شقیست

با این دیدگاه است که هر جریانی خواهد گفت «من مصییم و خصم مخطی» و طبیعی است که هر گاه معیار قضاوت اینچنین باشد تمامی تضادهائی که باید بین جریان‌های جنبش سیاسی با دشمن جهانی و دشمن منطقه‌ائی و دشمن داخلی باشد منتقل به درون جنبش سیاسی و بین جریان‌های جنبش سیاسی می‌شود و از این مرحله است که جریان‌های جنبش سیاسی چه در داخل کشور و چه در خارج کشور کارشان به جان همدیگر افتادن است و اثبات اینکه این تنها من هستم که حقیقت را می‌گویم و غیر من هر که و هر چه می‌گویند باطل خواهد بود. طبیعی است که با این نگاه به حقیقت فونکسیون غیر

قدرت با دیگران تن در دهد و همین موضوع باعث می‌گردد تا یکایک مهره‌های ساختاری این رژیم در هر کجای این ساختار که باشند فقط خود را برخوردار از اهلیت قدرت بداند و دیگران را نااهل و غیر خودی بداند. بنابراین هرگز فردی یا جمعی را که معتقد به اندیشه منوکراسی یا تئوکراسی یا اریستوکراسی قدرت باشد نمی‌تواند ادعای دموکراسی خواهانه بکند و همین موضوع عامل جنگ بین جناح‌های مختلف رژیم مطلقه فقهائی از آغاز تاکنون می‌باشد و بالطبع همین موضوع عامل اصلی وجود جنگ گرگ‌ها بر سر تصاحب قدرت در رژیم مطلقه فقهائی از آغاز تاکنون می‌باشد. بنابراین تا زمانی که یک رژیم از نظر ساختاری استحاله دموکراسی پیدا نکند و دارای پراتیک و تجربه دموکراسی نباشد در بستر ساختار منوکراسی یا تئوکراسی یا اریستوکراسی نمی‌تواند ادعای مشارکت قدرت و دموکراسی داشته باشد و جنگ همیشگی قدرت بین آن‌ها امری ذاتی و طبیعی خواهد بود و همین جنگ قدرت یا به قول لنین گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی قدرت است که در تحلیل نهائی باعث تغییر و استحاله... رژیم مطلقه فقهائی می‌شود و همین تضاد سیاسی بین گرگ‌ها است که بحران سیاسی را ایجاد می‌کند و شاخص بحران در آن حاکمیت می‌باشد و تمامی مولفه‌های دیگر بحران، اعم از بحران اقتصادی، بحران اجتماعی، بحران فرهنگی، بحران اداری و... حضور خود را در همین بحران سیاسی به نمایش می‌گذارند و قانون اساسی بحران که «مرحله اعتلاء و موقعیت آن زمانی نیست که مردم حاکمیت را نخواهند بلکه تنها زمانی است که حاکمیت نتواند حکومت کند»، عامل نتوانستن حاکمیت در حکومت کردن تنها در همین رشد بحران سیاسی می‌باشد. بنابراین تنها رشد تضادهای سیاسی بر سر تقسیم قدرت در بالائی‌ها است که عامل اعتلای بحران سیاسی می‌شود و این بحران سیاسی پس از شکل‌گیری در حاکمیت دارای دو فونکسیون متفاوت می‌باشد اولاً با ریزش تضادهای سیاسی از بالائی‌های قدرت به قاعده جامعه باعث خودآگاهی توده‌ها می‌گردد در ثانی آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم همین رشد بحران سیاسی است که عامل نتوانستن حاکمیت در حکومت کردن بر مردم می‌شود.

۶ - بحران در جنبش سیاسی ایران:

آنچنانکه قبلاً هم به کرات اعلام کردیم مقصود ما از جنبش سیاسی، جنبش پیشگامان اجتماعی می‌باشد که در دو شاخه داخل کشور و خارج کشور در حال فعالیت می‌باشند. البته اگرچه بحران در عرصه جنبش سیاسی به سه قسمت بحران تئوریک و بحران استراتژی و بحران تشکیلاتی تقسیم می‌شود ولی شاخص وجود بحران در جنبش بر پایه:

الف - خمود جنبش ب - رکود جنبش ج - تفرقه و تشنت در جنبش سیاسی مشخص می‌شود، که در رابطه با تبیین موضوع بحران در جنبش موظفیم همه این مولفه‌ها را در پیوند با یکدیگر مورد مطالعه قرار دهیم. بنابراین بهتر است که برای تبیین جنبش ایران مطلب خود را با پاسخ دادن به این سوال آغاز کنیم که آیا اصلاً جنبش سیاسی

۷... کُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَيْسَ بِهِمْ فَرْحُونَ - آیه ۳۲ - سوره روم

حال اگر پذیرفته باشیم که جنبش سیاسی ما چه در داخل کشور و چه در خارج کشور گرفتار بحران است از این به بعد باید مشخص کنیم که این بحران جنبش سیاسی ایران یک بحران استراتژی است یا یک بحران تئوریک، به عبارت دیگر آیا این بحران یک بحران نظری است یا اینکه یک بحران عملی است. البته ما نمی‌خواهیم با طرح این سوال بین بحران تئوریک و بحران استراتژی دیوار چین نصب بکنیم چراکه آنچه واضح و مسلم است اینکه هر بحران استراتژی به بحران تئوریک ختم می‌شود و هر بحران تئوریک قطعاً ایجاد بحران استراتژی نیز می‌کند مقصود ما در اینجا از طرح این سوال این است که در شرایط فعلی کدام عامل باعث ایجاد فاصله بین جنبش‌های سه گانه با جریان‌های مختلف جنبش سیاسی شده است تا توسط آن جنبش سیاسی ایران نه در داخل و نه در خارج نتوانند وحدت درونی خود را حاصل کنند. بی شک اگر بحران تئوریک هم اولویت داشته باشد باز فونکسیون بحران تئوریک در تحلیل نهائی تاثیر خود را در بحران استراتژی به نمایش می‌گذارد چراکه تنها عاملی که باعث پیوند بین جنبش سیاسی و جنبش‌های سه گانه می‌شود فقط و فقط استراتژی و تاکتیک‌های محوری و کنکری است و تا زمانی که نتوانیم صاحب استراتژی و تاکتیک‌های علمی و حاصل شده از مزرعه خاص اجتماعی و تاریخی این اجتماع بشویم امکان پیوند بین جنبش سیاسی با جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری وجود نخواهد داشت. البته یک اصل مسلم علمی که در این رابطه نباید فراموش بکنیم اینکه در زمانی که جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری گرفتار بحران هستند اگر جنبش سیاسی از موضع اکتیو به مقابله با این بحران نپردازد و تنها از جایگاه پاسیفیسم نظاره گر خواهد شد، بنابراین ما حاصل آنچه در باب بحران جنبش سیاسی ایران گفتیم اینک:

الف - جنبش سیاسی دلالت بر نیروهای سیاسی پیشگام جامعه می‌کند که بر پایه آگاهی ذهنی رسالت تحول ساختاری جامعه توسط جنبش‌های سه گانه دموکراتیک، اجتماعی و کارگری بر دوش دارند.

ب - از آنجائی که تحول ساختاری اجتماع بوسیله جنبش‌های سه گانه در گرو پیوند جنبش سیاسی با جنبش‌های سه گانه می‌باشد، لذا عدم پیوند بین جنبش سیاسی با جنبش‌های سه گانه بستر ساز خمود جنبش سیاسی و رکود جنبش‌های سه گانه می‌شود.

ج - عدم پیوند بین جنبش سیاسی و جنبش‌های سه گانه باعث ایجاد بحران در جنبش سیاسی و تکوین حرکت خود به خودی در جنبش‌های سه گانه می‌گردد.

د - شکل گیری حرکت خود به خودی در جنبش‌های سه گانه اجتماعی، دموکراتیک و کارگری در غیاب جنبش سیاسی باعث شکست و یاس و رکود جنبش‌های سه گانه اجتماعی، کارگری و دموکراتیک می‌شود.

ه - عدم توانائی جنبش سیاسی در ایجاد پیوند بین خود با جنبش‌های سه گانه یا معلول بحران استراتژی و تاکتیک است و یا معلول بحران تئوریک است که در تحلیل نهائی بحران استراتژی و تاکتیک در

از اینکه هر روز جنبش سیاسی شقه بشود نخواهد داشت این تفرقه و تشتت در جنبش غیر از آن تكثر احزاب و آراء و اندیشه‌ها است که بستر ساز نهادینه کردن مبانی دموکراسی در یک جامعه می‌باشد. این تفرقه گرائی و تشتت گرائی یک کثرت‌گرایی مکانیکی است که تنها محصول آن سکتاریسم جنبش نسبت به اجتماع و مردم و جنبش‌های سه گانه می‌شود. البته برای مداوی این تفرقه و تشتت در جنبش سیاسی نباید اینچنین فکر کرد که می‌توان توسط بحث‌های پلیمیک یا با نشست‌های روشنفکرانه از بین برد، چراکه خود این آفت و بیماری معلول فاصله گرفتن جنبش سیاسی از جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و کارگری می‌باشد و لذا تا زمانی که جنبش سیاسی نتواند یخ‌های بین خود و این جنبش‌های سه گانه را آب نماید، نمی‌تواند انتظار از بین رفتن این تفرقه‌ها و تشتت‌ها را در عرصه جنبش سیاسی را داشته باشد. البته دلیل این امر هم آن است که تنها بستری که نسخه و راه حل‌های جریان‌های مختلف جنبش سیاسی را به بوته نقد و محک عملی می‌کشاند هدایت‌گری جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری است. توضیح آنکه هدایت‌گری جنبش‌های سه گانه در دو شکل راهنمایی و راهبری صورت می‌گیرد، کار جریان‌های جنبش سیاسی راهنمایی جنبش‌های سه گانه است نه راهبری جنبش‌های سه گانه. تفاوت این دو امر در این است که زمانی که معتقد شدیم که کار جریان‌های جنبش سیاسی نسبت به جنبش‌های سه گانه راهنمایی جنبش‌های سه گانه می‌باشد در آن صورت وظیفه ما هدایت برنامه‌هایی بر پایه استراتژی و تاکتیک‌های مشخص کنکری است. اما زمانیکه ما معتقد شدیم که کار جنبش سیاسی نسبت به جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری راهبری می‌باشد در آن صورت ما باید به جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و کارگری بگوئیم که بلند شوید و دنبال سر ما راه بیافتید، همان کاری که جنبش چریکی در دهه ۵۰ به آن اعتقاد داشت و بر پایه این ادعا معتقد بود که چریک به تنهایی یک حزب است و در راستای این خیال خام بود که دیدیم که نه تنها جنبش‌های سه گانه دنبال سر آن‌ها به راه نیافتادند بلکه مهم‌تر از آن این جنبش چریکی هرگز نتوانست با این جنبش‌های سه گانه حداقل رابطه را برقرار کند. بنابراین بر پایه استراتژی تحزب‌گرانه سازمان‌گر کار جنبش سیاسی راهنمایی جنبش‌های سه گانه می‌باشد نه راهبری و در راستای این راهنمایی است که جنبش سیاسی موظف است در قدم اول بین خود و این جنبش‌های پیوند ایجاد کند تا توسط این پیوند بتواند اندیشه و تئوری‌های خود را در بوته آزمایش قرار دهد تنها در این صورت است که تشتت و تفرقه جریان‌های مختلف درون جنبش سیاسی از بین می‌رود و این جریان‌ها می‌توانند به یک وحدت نسبی استراتژی یا تاکتیک دست پیدا کنند. پس خود وجود تشتت و تفرقه در جنبش سیاسی نشانگر وجود بحران در جنبش است همان موضوعی که امروز هم در شاخه داخل کشور جنبش سیاسی وجود دارد و هم در شاخه خارج کشور و البته پرواضح است که این تشتت و تفرقه در جنبش سیاسی در پله اول و کوتاه مدت باعث استهلاک انرژی جنبش سیاسی می‌شود ولی در دراز مدت عامل یاس و خمود جنبش سیاسی خواهد شد.

تکوین بحران تئوریک نقش عمده و تعیین کننده دارد.

و - از آنجائی که در شرایط فعلی ایران، بزرگترین مشخصه جنبش سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج کشور عدم پیوند بین جنبش سیاسی با جنبش‌های سه گانه است، این امر باعث گردیده تا هم جنبش سیاسی ایران و هم جنبش‌های سه گانه اجتماعی، دموکراتیک و کارگری ایران گرفتار بحران بشود.

ز - وجود بحران در شاخه‌های چهارگانه جنبش دارای فونکسیون متفاوتی می‌باشد، مثلا وجود بحران در جنبش سیاسی دارای فونکسیون تشنت، تفرقه، پراکندگی، سکتاریسم، انشعابات غیر اصولی، به جان هم افتادن جریان‌های سیاسی جنبش، بدبین شدن نسبت به حرکت تاریخی توده‌ها و... می‌گردد در صورتی که مثلا وجود بحران در جنبش کارگری باعث زمینگیر شدن فردی و گروهی کارگران نسبت به درخواست‌های صنفی آن‌ها در شکل غیرتشکیلاتی، غیرطبقه‌ای، همگانی و بی تفاوتی نسبت به جنبش دموکراتیک و جنبش اجتماعی و بی تفاوتی نسبت به خواسته‌های گروه‌های هم طبقه خود می‌باشد و یا مثلا بحران در جنبش اجتماعی باعث رکود در جنبش اجتماعی، بی هدفی و درازمدت ندیدن مبارزات جنبش اجتماعی و عدم سازماندهی و... می‌گردد.

ح - برای نجات جنبش‌های چهارگانه از بحران در اجتماع باید ابتدا از بحران جنبش سیاسی آغاز بکنیم چراکه تا زمانی که جنبش سیاسی اجتماع از بحران نجات پیدا نکند امکان نجات جنبش‌های سه گانه دیگر از بحران وجود ندارد، برای مثال از آنجائی که در جامعه امروز ایران هر چهار جنبش سیاسی، اجتماعی، کارگری و دموکراتیک در حال بحران هستند تلاش در جهت نجات همگام چهار جنبش با هم امری اشتباه می‌باشد بلکه بالعکس باید به صورت متدیک و آرایش یافته برخورد کرد که در این رابطه حل بحران جنبش سیاسی ایران باید در اولویت قرار گیرد.

ط - برای حل بحران جنبش سیاسی ایران باید نخست توجه داشته باشیم که این بحران در دو شاخه داخل کشور و خارج کشور تقسیم می‌شود عوامل بسترساز بحران در داخل کشور منهای استبداد حاکم و فضای اختناق حاکم بر جامعه ایران و خودسانسوری معلول این فضای بسته که باعث گردیده تا هزینه حداقل مبارزه صنفی روز بروز افزایش پیدا بکند، باید عدم تجربه مبارزه دموکراتیک در تاریخ گذشته ایران و عدم تشکیلات و سازماندهی فراگیر جنبش سیاسی و جریان‌های مختلف این جنبش را هم در کنار آن قرار دهیم، چراکه تا زمانی که جریان‌های مختلف جنبش سیاسی ایران توسط تشکیلات و سازماندهی خود امکان مقابله کردن با چتر اختناق حاکمیت مطلقه فقهاتی پیدا نکنند باید به صورت پاسیف نظاره گر امور باشند پس تنها عاملی که می‌تواند در شرایط اختناق و خودسانسوری حاکم جنبش سیاسی را در داخل کشور از صورت جریانی در خود خارج کند و به صورت جریانی برای خود درآورد تا بستر ساز پیوند بین جریان‌های مختلف جنبش سیاسی با جنبش‌های سه گانه گردد توان تشکیلات عمودی جنبش سیاسی می‌باشد. زیرا تشکیلات عمودی است که در فضای اختناق جاده ساز

حرکت جنبش سیاسی جهت برپائی تشکیلات افقی می‌شود پس بدون تشکیلات عمودی منسجم و آهنین و منضبط جنبش سیاسی نمی‌تواند هرگز در داخل کشوری که چتر اختناق امکان هر گونه فعالیت حداقلی را از نیروهای سیاسی گرفته است از بحران استراتژی و تاکتیک و... نجات پیدا بکند.

ی - آنچنانکه راه حل نجات بحران جنبش سیاسی در داخل کشور در گرو پیوند با جنبش‌های سه گانه در بستر تشکیلات عمودی برای انجام تشکیلات افقی می‌باشد، کلید نجات بحران جنبش سیاسی خارج کشور هم در گرو بسترسازی کردن برای جنبش سیاسی داخل کشور در راه انجام این مقصود است. به عبارت دیگر تا زمانی که جنبش سیاسی خارج کشور در پیوند طولی با جنبش سیاسی داخل کشور عمل نکند و بخواهد برای خود هویتی مستقل و جزیره‌ای قائل بشود راهی به پیش نخواهد برد و در همین رابطه است که باید بگوئیم که تنها یک راه برای نجات جنبش سیاسی خارج کشور از بحران وجود دارد و آن بسترسازی برای تشکیلات عمودی جنبش سیاسی داخل کشور است تا شرایط برای پیوند جنبش سیاسی داخل کشور با جنبش‌های سه گانه اجتماعی، دموکراتیک و کارگری در راستای تکوین تشکیلات افقی فراهم گردد.

ک - در عصر اینترنت و ماهواره و فضای مجازی دیگر ما برای بسترسازی تکوین تشکیلات عمودی و افقی و پیوند با جنبش‌های سه گانه در داخل کشور نباید با عینک عصر مطبوعات، چاپ، کتاب، سخنرانی و میتینگ نگاه بکنیم چراکه فهم همین جایگاه تاریخی بسیاری از مشکلات و فاصله‌ها را از بین می‌برد و اگر صحیح عمل کنیم و گرفتار حرکت‌ها و افکار جزیره‌ای در خارج کشور نشویم به راحتی می‌توانیم دیوار چین بین خارج کشور و جنبش سیاسی داخل کشور را از میان برداریم. پس با تکیه علمی و منطقی بر مکانیزم‌های جدید ارتباطاتی در عصر اینترنت و فضای مجازی و ماهواره‌ها به راحتی می‌توانیم با تمامی محدودیت‌هایی که حاکمیت مطلقه فقهاتی در جامعه ایجاد کرده است تا جنبش سیاسی داخل کشور نتواند از صورت نیروئی در خود به صورت نیروئی برای خود در آید، مقابله بکنیم.

ل - آفت و بیماری که امروز گریبانگیر جنبش سیاسی خارج کشور شده است - و خود این عامل بحران ساز آن می‌باشد - این است که فکر می‌کند اولاً این جریان سیاسی مشخص او است که می‌تواند در داخل تغییر ساز ساختاری باشد در ثانی این جریان‌های خارج کشورند که می‌توانند در داخل تغییر ساختاری ایجاد کنند همین توهامات باعث گردید تا هر نیروی اکتیوی در داخل تا شرایط برای خروجش فراهم بشود فرار را بر قرار ترجیح بدهد غافل از اینکه در تحلیل نهائی سر انگشتان اجرائی هر حرکتی در داخل وجود دارد:

که برون را بنگرند قال را	نی درون را بنگرند و حال را
که درون بنگرند و حال را	نی برون را بنگرند قال را
ما درون را بنگریم حال را	هم برون را بنگریم قال را

۷ - بحران در جنبش دانشجویی ایران:

گرچه مدت نزدیک به ۶۰ سال است که ۱۶ آذر به عنوان روز دانشجو و روز جنبش دانشجویان ایران مطرح می‌باشد ولی از آنجائی که از ۱۸ تیرماه سال ۷۸ به علت سرکوب عریان و خونین کل جنبش دانشجویی ایران حادثه‌ائی تاریخی و فراموش ناشدنی در تاریخ جنبش‌های ایران و به خصوص در تاریخ جنبش دانشجویی ایران به وقوع پیوست این امر باعث گردید تا روز ۱۸ تیر از سال ۷۸ بر روز ۱۶ آذر سایه بیفکند، بنابراین در این ایام که مختص به جنبش دانشجویی است ما موظف هستیم تا جنبش ۶۰ ساله دانشجویی ایران را بیشتر مورد چکش کاری و نقد و تحلیل قرار دهیم^۸. در خصوص جنبش دانشجویی ایران هم موضوع به همین ترتیب می‌باشد چراکه اکنون که این جنبش در حال بحران و رکود می‌باشد بهترین فرصت است تا به نقد و تحلیل این جنبش بپردازیم تا ریشه‌های بحران و رکود جنبش دانشجویی را پیدا بکنیم. طبیعی است که تا زمانی که ما درد را تشخیص ندهیم ارائه هر گونه درمان و نسخه کاری زائد می‌باشد ممکن است در اینجا این سوال مطرح شود که آیا واقعا جنبش دانشجویی ایران گرفتار بحران می‌باشد؟

برای پاسخ به این سوال تنها کافی است که با یک فلش بک به ۱۶ آذر سال ۹۰ برگردیم و ببینیم که آیا واقعا در طول این ۶۰ سالی که از جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد آیا ما راکنتر از ۱۶ آذر سال ۹۰ تاکنون نمونه‌ائی داشته‌ایم؟ چرا اینطور شد؟ چرا در ۱۶ آذر سال ۹۰ جنبش دانشجویی به خواب خوش زمستانی فرو رفت؟ آیا واقعا علتش این بود که ایام عاشورا و محرم بود؟ مگر جنبش دانشجویی جشن و پایکوبی است که بگوئیم انجام آن با سالروز قیام امام حسین منافات داشته است؟ آیا واقعا علتش این بود که در آذر ماه سال ۹۰ به علت اینکه امکان حمله نظامی آمریکا و ناتو وجود داشت دانشجویان نمی‌خواستند تضاد داخلی را تشدید بکنند یا اینکه وحدت درونی را به چالش بکشند؟ این هم درست نیست چراکه نقد عملی و نظری حاکمیت‌های غیر مردمی باعث وحدت درون خلقی می‌شود. اصلا فونکسیون نقد عملی و نقد نظری همین وحدت است و به عبارت دیگر نقدها برای ایجاد این وحدت نظری و عملی است. پس این هم نمی‌تواند علت رکود جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر سال ۹۰ باشد. اصلا چرا موضوع رکود جنبش دانشجویی ایران را محدود به ۱۶ آذر سال ۹۰ می‌کنیم بیاینیم فضا را بازتر کنیم، آیا اعتلای جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیرماه سال ۷۸ ربطی به ۱۶ آذر داشت؟ آیا این جنبش دانشجویی ایران نبود که از ۲۲ خرداد ماه ۸۸ تا عاشورای ۸۸ یعنی مدت بیش از ۷ ماه به صورت حتی روزانه با پذیرش سخت‌ترین شکنجه‌ها و کشتار و غارتگری‌ها و فشارهای غیر قابل وصف، تنور جنبش سبز را در غیاب جنبش خیابانی خرداد ۸۸ گرم نگه داشته بود؟ چه شد که

از سال ۹۰ جنبش دانشجویی ایران مانند برف آب شد و به زمین فرو رفت؟ چرا در طول این دو سال حتی یک تحلیل در باب رکود و بحران فعلی جنبش دانشجویی به صورت علمی و منطقی نه در داخل و نه در خارج ارائه نشده است؟ آیا اگر جنبش دانشجویی ایران گرفتار رکود و بحران باشد بدون نقد همه جانبه علمی امکان حل آن وجود دارد؟ آیا تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران روند اعتلایی در داخل نگیرد امکان خروج جنبش اجتماعی، جنبش کارگران، جنبش زنان و جنبش معلمان از رکود و بحران فعلی وجود دارد؟ آیا این جنبش دانشجویی ایران نبود که در سال ۵۶ و ۵۷ بستر اعتلای جنبش اجتماعی سال ۵۷ را فراهم کرد؟ آیا این جنبش دانشجویی ایران نبود که در ۱۷ شهریور ماه ۵۷ زمینه ورود جنبش کارگری ایران و در راس آن‌ها جنبش کارگران صنعت نفت ایران را به عرصه مبارزه با رژیم شاه را فراهم کرد؟ آیا این جنبش دانشجویی ایران نبود که در سال ۵۸ آنچنان مبانی ضد دموکراتیک رژیم در حال ساخت مطلقه فقهائی را به چالش کشید که برای رژیم مطلقه راهی جز کودتای فرهنگی بهار ۵۹ باقی نماند؟ آنچنانکه هادی غفاری برای سرکوب همین جنبش دانشجویی سوار بر تانک وارد دانشگاه بابل شد و احمد جنتی برای سرکوب همین جنبش دانشجویی در دانشگاه جندی شاپور اهواز چوبه دار برپا کرد و...؟ آیا همین جنبش دانشجویی ایران نبود که در سال‌های دهه ۵۰ حتی بعد از اینکه از سال ۵۵ تمامی جریان‌های مسلحانه به کلی در داخل سرکوب شده بودند و تمامی جنبش‌های سیاسی و کارگری و اجتماعی به محاق رفته بودند به عنوان تنها مشعل فروزان آتش مبارزه با استبداد را روشن نگه داشته بودند؟ آیا همین جنبش دانشجویی ایران نبود که در نیمه دوم دهه ۴۰ به عنوان تنها خواستگاه نیروهای ارشاد شریعتی بزرگترین تحول فرهنگی را در جامعه ایران بوجود آورد؟ آیا همین جنبش دانشجویی ایران نبود که از بعد از کودتای ۳۲ زمانی که پیشقراولان نهضت یا در زندان بودند و یا در تبعید و یا آونگی بر چوبه‌های دار شده بودند و یا آواره کشورهای خارجی و یا مانند کاشانی در منزل زاهدی رهبر کودتا در حال داد و ستد بودند و یا مانند بروجردی در حال تبریک به ورود شاه به ایران بودند و دیگر هیچ صدای اعتراضی دیگری در داخل وجود نداشت آیا این تنها جنبش دانشجویی ایران نبود که با بر افراشتن پرچم خونین ۱۶ آذر ۳۲ در برابر نیکسون سکوت قبرستانی بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ را در هم شکستند و آغازگر مبارزه ضد امپریالیستی در ایران شدند؟ و... پس چه شده است که اکنون جنبش دانشجویی ایران در لاک خود فرو رفته است و نسبت به همه دعوت‌ها و فراخوانی‌ها بی تفاوت شده است؟ آیا تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران روند رو به اعتلاء خود را از سر نگیرد امکان هیچگونه حرکتی و جنبشی و تغییری در داخل می‌رود؟ آیا این جنبش دانشجویی نبوده که در طول ۶۰ سال گذشته بیش از هر گروه اجتماعی ایران از طبقه کارگر تا کارمندان و معلمان و حتی نیروهای سیاسی جامعه برای اعتلای جنبش‌های سه گانه ایران هزینه و خون و شکنجه و در بدری و آواره گی داده است؟ آیا در غیاب جنبش دانشجویی ایران هیچ گروه اجتماعی و سیاسی و طبقاتی ایران توانائی ایجاد تغییر ساختاری، اجتماعی، فرهنگی و... دارد؟ پس اگر چنین است چه کنیم که جنبش دانشجویی از محاق دو ساله تاریخی خود

۸. البته این یک عادت بد است که ما ایرانی‌ها داریم و همیشه سعی می‌کنیم که در بزرگداشت و یا سالروز یک حادثه و یا یک شخص به تحلیل یک طرفه از آن شخص یا آن حادثه بپردازیم بی خبر از اینکه این موضوع برای آن حادثه یا شخص یک تحقیر است. تجلیل از یک حادثه یا شخص زمانی ارزش دارد که همراه با تحلیل باشد و برای تحلیل یک حادثه و یا شخص باید ابتدا به آفت شناسی و نقد آن حادثه بپردازیم تا ضعف و قوت آن را پیدا بکنیم.

۶ - عدم توانایی هژمونی جنبش اجتماعی ۸۸ در راهنمایی یا رهبری این جنبش در طول ۳ سال گذشته معلول عدم داشتن تشکیلات عمودی و توان سازماندهی بود در این رابطه بود که ما جنبش اجتماعی ۸۸ را یک جنبش خیابانی نام گذاری کردیم چراکه لازمه جنبش اجتماعی سازماندهی و حرکت هدفدار می‌باشد که هر دو این امر توسط تشکیلات عمودی قابل انجام می‌باشد که رهبری جنبش اجتماعی ۸۸ متاسفانه فاقد آن بود.

۷ - جنبش دانشجویی ایران از حادثه عاشورای ۸۸ که بیشترین هزینه‌ای بود که جنبش دانشجویی ایران در طول ۷ ماهه جنبش اجتماعی ۸۸ پرداخت کرد با توجه به عدم سازماندهی و عدم برنامه ریزی و عدم هدایتگری از بالا، جنبش دانشجویی ایران وقتی که مشاهده کرد که در روز عاشورا جنبش چهره خودبخودی به خود گرفته است شماره معکوس عقب نشینی خود را آغاز کرد.

۸ - هر چند جنبش دانشجویی ایران از روز عاشورای ۸۸ پس از ۷ ماه حضور خود در آن جنبش دارای تحلیل واقع بینانه‌ای بود ولی نتیجه گیری عملی که از این تحلیل خود کرد درست نبود، چراکه برخورد درست آن بود که جنبش دانشجویی به جای تصمیم به محاق رفتن در واکنش به بحران هژمونی جنبش اجتماعی ۸۸، آنچنانکه ما در آن زمان پیشنهاد کردیم خود جنبش دانشجویی ایران تصمیم به در دست گرفتن هژمونی جنبش اجتماعی ۸۸ بگیرد چراکه گرچه جنبش دانشجویی ایران دارای آنچنان تشکیلات منسجم آهنی جهت سازماندهی جنبش‌های سه گانه نمی‌باشد به هر حال با همان اندک توان تشکیلاتی و تجربه تشکیلاتی که دارد در بین تمامی شاخه‌های جنبش بیشترین پتانسیل را دارد حتی بیشتر از طبقه کارگر ایران.

۹ - حال برای اینکه جنبش دانشجویی ایران بتواند خود را از این بحران نجات بدهد تنها یک راه برایش باقی می‌ماند و آن شروع حرکت بر پایه هژمونی و رهبری خودش می‌باشد تنها در این صورت است که جنبش دانشجویی ایران می‌تواند علاوه بر رهائی خود از بحران پیشاهنگ رهائی جنبش طبقه کارگر، جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک ایران را نیز فراهم بکند و دلیل این امر هم آن است که ریشه اصلی تمامی بحران‌های جنبش کارگری، جنبش دموکراتیک و جنبش اجتماعی ایران همان بحران هژمونی می‌باشد که با حضور جنبش دانشجویی در عرصه هژمونی تمامی این جنبش‌ها می‌توانند فرآیند بحرانی خود را پشت سر بگذارند و روند اعتلای آن سر گیرند.

والسلام



بیرون بیاید و دوباره پرچم بر زمین افتاده اصلاحات و تغییر ساختاری و آزادیخواهی را در جامعه راکد ایران بلند کند؟ چه کنیم تا جنبش دانشجویی ایران یکبار دیگر از یک جنبش در خود به یک جنبش برای خود تبدیل گردد؟

در پاسخ به این همه چرا است که باید به صورت کیسولی و موجز و مختصر بگوئیم که تا زمانی که ما نتوانیم به صورت علمی و منطقی بحران جنبش دانشجویی ایران را فهم کنیم هرگز نخواهیم توانست برای جنبش دانشجویی ایران با فراخوانی تولید تکلیف بکنیم. برای فهم و شناخت بحران دانشجویی ایران باید به موارد ذیل توجه تئوریک داشته باشیم:

۱ - از آنجائی که جنبش دانشجویی و دانشجو بر عکس کارگر، دهقان، کارمند، معلم و... که همگی گروه‌های طبقاتی اجتماعی می‌باشند و طبیعتاً بحران آن‌ها دارای خواستگاه طبقاتی می‌باشد، جنبش دانشجویی و دانشجو به علت اینکه فارغ از خواستگاه طبقاتی‌اش می‌باشد بحران گروهی آن‌ها برعکس دیگر گروه‌های اجتماعی دارای خواستگاه و ریشه طبقاتی نمی‌باشد بلکه بالعکس بحران گروهی آن‌ها دارای ریشه تئوریک و سیاسی دارد.

۲ - به علت اینکه جنبش دانشجویی ایران در طول ۶۰ سال گذشته حیات تاریخی خود نقش پیشاهنگ داشته است و هرگز مانند جنبش اجتماعی و حتی جنبش کارگری ایران به صورت دنباله رو حرکت نکرده است این امر باعث می‌شود تا ما نتوانیم بحران جنبش دانشجویی را نشات گرفته از گروه‌های دیگر اجتماعی بدانیم.

۳ - به علت اینکه جنبش دانشجویی برعکس دیگر جنبش‌های سه گانه به لحاظ نظری حالت طیفی دارند این امر باعث می‌گردد تا بحران جنبش دانشجویی به جای خواستگاه بحران تئوریک از خواستگاه عملی و سیاسی و استراتژیک و تشکیلات برخوردار گردد.

۴ - از آنجائی که میانی بستر ساز بحران جنبش دانشجویی ریشه سیاسی و استراتژی و تشکیلاتی دارد باید در تبیین بحران جنبش دانشجویی ایران در شرایط فعلی ببینیم که کدامیک از این سه مؤلفه نقش عمده و محوری داشته است.

۵ - اگر محور سیاسی را در شرایط فعلی عامل بحران جنبش دانشجویی ایران بدانیم باید بر عدم توانایی هژمونی جنبش به اصطلاح اصلاحات و جنبش سبز در هدایت جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ تکیه کنیم که این عدم توانایی در رهبری باعث گردیده تا جنبش دانشجویی ایران گرفتار بحران هژمونی و رهبری بشود و دلیل آن هم این است که گرچه جنبش دانشجویی ایران در راه اعتلای جنبش اجتماعی ۸۸ بیشترین نقش و عملکرد را داشته است ولی هرگز در طول ۷ ماهه حضور خود در جنبش اجتماعی ۸۸ نقش رهبری نداشته است بلکه بالعکس، پیوسته تابع رهبری سردمداران جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات بوده است و همین موضوع باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران در طول ۷ ماهه حضور خود در جنبش اجتماعی ۸۸ نتواند این جنبش را بر پایه خواسته و اندیشه خود هدایت نماید.

وجود می‌آید^۲. بنابراین از نظر شریعتی و «آرمان مستضعفین» و «نشر مستضعفین» سوسیالیسم علمی که تنها عامل ایجاد تعادل در جامعه می‌باشد تنها بر پایه خودآگاهی جنبش سوسیالیستی که در راس آن‌ها طبقه کارگر قرار دارد تحقق پیدا می‌کند که تعریف این سوسیالیسم علمی برعکس سوسیالیسم اشتراکی که عبارت بود از «دولتی شدن مالکیت، تولید، توزیع و خدمات» سوسیالیسم علمی عبارت خواهد بود از «اجتماعی کردن مالکیت، تولید، توزیع و خدمات در بستر نهادهای مدنی و صنفی و اجتماعی اعم از شوراهای و سندیکاها و...»، البته اصل مهم دیگری که شریعتی و «آرمان مستضعفین» و «نشر مستضعفین» به آن اعتقاد دارند اینکه بر پایه سوسیالیسم علمی و یا سوسیالیسم اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری شعارهای آزادی و استقلال و ملیت و اسلامیت معنا پیدا می‌کند. بنابراین در این رابطه است که «نشر مستضعفین» معتقد است که در این شرایط در جامعه سرمایه‌داری طرح شعار «آزادی منهای سوسیالیسم علمی» یک شعار فرصت طلبانه و در خدمت لیبرال سرمایه‌داری جهانی می‌باشد و هرگز نباید به طرح شعار آزادی منهای سوسیالیسم بپردازیم، چراکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی گفت «در نظام سرمایه‌داری که عده‌ای سواره‌اند و جمعی پیاده، شعار آزادی در خدمت سوارهای قدرت است و بر علیه پیاده‌های از قدرت که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند می‌باشد» و در همین رابطه است که «نشر مستضعفین» در طول سه سال گذشته معتقد بوده و هست که طرح شعار «آزادی منهای سوسیالیسم» از طرف هر جریان و جناحی که صورت بگیرد در خدمت لیبرال سرمایه‌داری جهانی خواهد بود.

بنابراین، بر طیل سوسیالیسم کوبیدن مداوم «نشر مستضعفین» در طول سه سال گذشته «هم یک شعار استراتژیک است، هم یک شعار تاکتیک، هم یک شعار دموکراتیک است و هم یک شعار سوسیالیستی، هم یک شعار سیاسی است، هم یک شعار اقتصادی، هم یک شعار دموکراسی خواهانه است و هم یک شعار عدالت خواهانه». حال بر پایه این تبیین از سوسیالیسم علمی «نشر مستضعفین» به خوبی می‌توانیم به پیوند این سوسیالیسم علمی «نشر مستضعفین» با اسلام تاریخی پی ببریم، چراکه تنها در بستر اسلام تاریخی است که در جامعه مذهبی و مسلمانی مثل جامعه ما، سوسیالیسم علمی در چارچوب جامعه کنکریتی مثل جامعه ایران می‌تواند در بستر اسلام تاریخی به عنوان سر پل انتقال به صورت یک آگاهی به متن خودآگاهی توده‌ها گردد.

ج - سیاسیات «نشر مستضعفین»:

آنچنانکه قبلاً هم به اشاره رفت، «آرمان مستضعفین» اولین جریانی بود که در سال ۵۸ تا ۶۰ در فاز اول حرکت برونی خود سیاسیات

۲. البته جا دارد که در همین جا به این نکته اشاره‌ای داشته باشیم که از نظر شریعتی و «آرمان» و «نشر» وقتی می‌گوئیم سوسیالیسم علمی است به معنای این است که سوسیالیسم اولاً به صورت یک پدیده اجتماعی می‌باشد، در ثانی این پدیده اجتماعی مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی قانونمند و دیالکتیکی و تاریخی و کنکریتی می‌باشد نه عام مجرد و کلی، ثالثاً قوانین آن برای بشر قابل شناخت است.

بلکه به معنای سوسیالیست اجتماعی است که به خاطر همین جایگزینی اجتماع به جای دولت است که با توجه به تاریخی بودن موضوع اجتماع سوسیالیست علمی در هر زمانی قابل تحقق نمی‌باشد بلکه تنها در شرایطی از تاریخ قابل تحقق می‌باشد که:

اولاً زندگی اجتماعی تحقق پیدا کرده باشد.

در ثانی «تولید و توزیع و خدمات» صورت اجتماعی پیدا کرده باشد و این مهم در جامعه‌ای تحقق پیدا نمی‌کند مگر با بسترسازی که نظام سرمایه‌داری در عرصه ماشین در آن جامعه جهت اجتماعی کردن «تولید و توزیع و خدمات» می‌کند. بنابراین اگرچه از نظر «نشر مستضعفین» «علمی بودن سوسیالیسم» غیر از «سوسیالیسم یک علم است» می‌باشد و در همین رابطه «نشر مستضعفین» «سوسیالیسم را علمی می‌داند نه یک علم»، تا آنچنانکه سوسیالیسم قرن نوزده و قرن بیستم معتقد بودند تحقق آن مانند سرمایه‌داری امری جبری باشد بلکه بالعکس، «نشر مستضعفین» علاوه بر اینکه سوسیالیسم را بر پایه اجتماعیات تعریف می‌کند و تحقق آن را در تاریخ مستلزم تحقق زندگی اجتماعی توسط نظام سرمایه‌داری و پیدایش ماشین می‌داند و ماشین عامل عمده بسترساز سوسیالیسم علمی حتی مهم‌تر از نظام سرمایه‌داری می‌داند و آن را ابزار تولیدی تکامل یافته در طول مراحل گذشته ابزار تولید ارزیابی نمی‌کند، بلکه بالعکس ماشین را در راستای بازوی تولید تبیین می‌نماید که مالکیت آن از آن جامعه می‌باشد که باید توسط نهادهای مدنی و صنفی و اجتماعی اعم از شوراهای و سندیکاها و... به جامعه واگذار شود و در همین رابطه تفاوت سوسیالیسم اشتراکی با سوسیالیسم اجتماعی از نظر «نشر مستضعفین» در این می‌باشد که سوسیالیسم اشتراکی:

اولاً از طریق دولت بر جامعه تزیق می‌گردد و همین امر باعث می‌گردد تا دولت به صورت یک طبقه جدید و یک بوروکراسی غیرقابل کنترل درآید، از نظر «نشر مستضعفین» تنها امکان تحقق سوسیالیسم علمی، سوسیالیسم اجتماعی می‌باشد نه سوسیالیسم اشتراکی. البته اصل مهمی که از نظر «نشر مستضعفین» حائز اهمیت وافر می‌باشد اینکه تحقق سوسیالیسم علمی^۲ شریعتی و «آرمان مستضعفین» و «نشر مستضعفین» به صورت جبری تحقق پیدا نمی‌کند بلکه بالعکس باید ابتدا توسط پیشگام سوسیالیسم علمی به صورت یک آگاهی درآید و این آگاهی علمی دیالکتیکی در بستر دیالکتیک اجتماعی وارد خودآگاهی توده‌ها گردد در آن شرایط است که امکان برپائی سوسیالیسم علمی

۱. که در این رابطه از نظر «نشر مستضعفین» عامل فرو پاشی و بحران سوسیالیسم قرن بیستم در همین ماهیت اشتراکی بودن سوسیالیسم قرن بیستم نهفته است که «نشر مستضعفین» معتقد است که این اشتراکیت ماهیت سوسیالیسم قرن بیستم باعث گردید تا دولت به صورت یک طبقه جدید استثمارگر درآید و همین شکل‌گیری طبقه جدید و دولت غیرقابل پاسخ‌گو بود که سوسیالیسم دولتی قرن بیستم را به بحران کشانید و بالاخره آن را متلاشی کرد.

۲. برعکس علم بودن سوسیالیسم قرن نوزدهم که معتقدند سوسیالیسم مانند سرمایه‌داری به صورت جبری تحقق پیدا می‌کنند چه جامعه بخواد و چه نخواهد به صورت جبری تحقق پیدا می‌کند.

سیاسیات «آرمان» جهت اتخاذ تاکتیک و برنامه حداقلی و ایجاد پراکسیس اجتماعی همان مصیبتی شد که قبل از «آرمان» گریبانگیر شریعتی در ارشاد را گرفت، یعنی «آرمان» و شریعتی نیروها را آزاد می‌کردند اما پر واضح است که نیروی سیاسی آزاد شده بدون پراکسیس اجتماعی امکان نگهداری آن‌ها وجود ندارد.^۵

حاصل این عمل چه خواهد شد؟ طبیعی است که نیروی آزاد شده به طرف جایگاهی می‌رود که دارای پراکسیس اجتماعی باشند و این موضوع یکی از بسترهایی بود که کوران بحران «آرمان» در سال ۵۹ - ۶۰ فراگیر و داغ می‌کرد و به خصوص این مسئله زمانی به نقطه اوج خود رسید که با آنتاگونیست شدن تضاد بین مجاهدین خلق و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ و به موازات آن بسته شدن فضای فعالیت سیاسی در جامعه و قلع و قمع کردن تمامی حداقل آزادی‌های به جا مانده از انقلاب ۵۷ توسط رژیم مطلقه فقهاتی به بهانه مبارزه با چریک‌گرایی و تروریسم، که دیگر امکان حداقل مبارزه غیرمسلحانه و دموکراتیک برای هیچ جریانی باقی نماند و تنها راهی که برای جریان‌های سیاسی باقی می‌ماند اینکه جهت جلوگیری از پاسیف و منفعل شدن خود یا فرار را برقرار از این کشور ترجیح دهند و یا اینکه به حداقل پراکسیس موجود در جامعه به پیوندند، - که همین کار هم کردند-. بنابراین یکی از بسترهای بحران ساز و بحران پرور «آرمان» در سال ۵۹ - ۶۰ همین سیاسیات عقیم و سترونی بود که توان تولید پراکسیس اجتماعی را نداشت، البته باز هم تاکید می‌کنیم که خود وجود سیاسیات در حرکت حزبی به عنوان یک امر حیاتی می‌باشد اما فقط آن سیاسیاتی در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی می‌تواند حیات ساز بشوند که بتواند با حلول در عرصه جنبش‌های چهارگانه به صورت تطبیقی نه انطباقی، ایجاد پراکسیس اجتماعی بکند تا توسط آن توان این را پیدا بکنند تا تحت ظل تشکیلات عمودی حزب به هدایتگری تشکیلات افقی بپردازند.

در همین رابطه در زمان انتشار الکترونیکی «نشر مستضعفین» یکی از دغدغه «نشر مستضعفین» همین موضوع بود که نکند مؤلفه سیاسیات در «نشر مستضعفین» هم سر انجامی مانند مؤلفه سیاسیات «آرمان» پیدا بکند، یعنی مؤلفه سیاسیات در خدمت تولید پراکسیس اجتماعی قرار نگیرد. به عبارت دیگر سوال فربهی که از همان آغاز شروع کار «نشر مستضعفین» برای «نشر مستضعفین» مطرح بوده و مطرح است اینکه چه کنیم تا مؤلفه سیاسیات «نشر مستضعفین» در خدمت تولید پراکسیس اجتماعی باشد؟

تنها پاسخی که «نشر مستضعفین» از همان آغاز به این سوال داده و تاکنون همه به این پاسخ اعتقاد دارد عبارت از اینکه تنها راهی که برای پراکسیس ساز شدن سیاسیات «نشر مستضعفین» وجود دارد عبارت از اینکه این سیاسیات در خدمت جنبش‌های چهارگانه اجتماعی، سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی باشد و فقط از این

در راستای اعتلای آن‌ها شکل گیرد، خود به صورت یک هدف درآمد که لازمه این هدف شدن او مجرد و عام و کلی شدن سیاسیات شد.

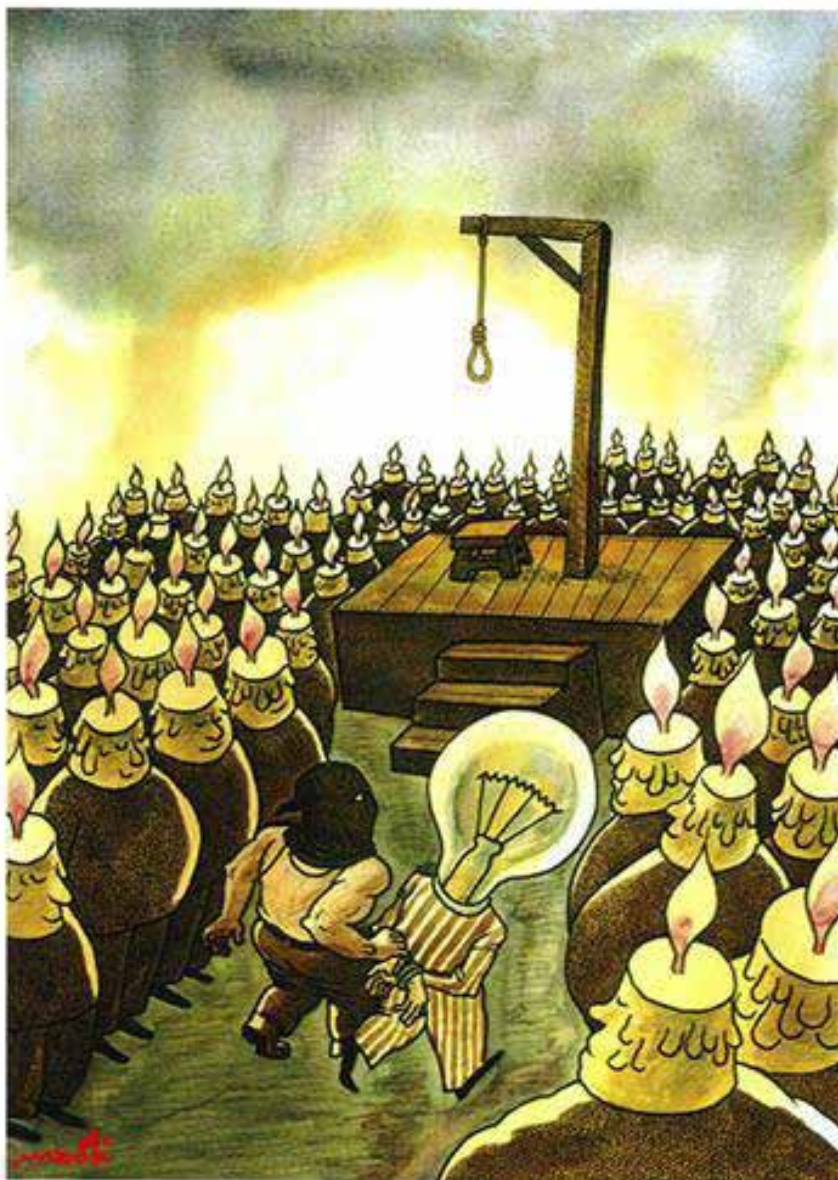
۵. و به قول ارسطو: «جهانگیری آسان است جهانداری سخت است.»

را وارد اجتماعیات شریعتی کرد، چراکه از نظر «آرمان» عامل اصلی که باعث گردید تا اندیشه شریعتی چه در عرصه اسلامیات آن، چه در عرصه فلسفیات، چه در عرصه اقتصادیات، چه در عرصه کوپریات یا اخلاقیات گرفتار زندان کلی گوئی و عام گوئی بشود و از طرف دیگر بستر ساز رابطه مکانیکی بین مؤلفه اسلامیات، کوپریات و اجتماعیات شریعتی بشود و شرایط برای تکوین هسته اندیویدوآلیسم تشکیلاتی فراهم کند، خلاء مؤلفه سیاسیات در اندیشه شریعتی است و البته همین موضوع باعث گردیده که آنجائی هم که شریعتی بام کلیات و عام‌گرایی را در عرصه اجتماعیات و اسلامیات رها می‌کند و وارد سیاسیات می‌شود، چون سیاسیات او رابطه ارگانیک با دیگر مؤلفه‌های اندیشه او ندارد به جاده خاکی بزند، مثل کنفرانس «امت و امامت و دموکراسی متعهدانه»، بنابراین در این رابطه بود که «آرمان مستضعفین» تنها راه نجات مکانیک‌گرایی و اندیویدوآلیسم‌گرایی و کلی و عام‌گرایی اندیشه شریعتی را در ورود مؤلفه سیاسیات به اندیشه شریعتی دانست. البته مقصود ما از سیاسیات: «تحلیل مشخص مداوم از شرایط سیاسی ایران و جنبش‌های چهارگانه اجتماعی، دموکراتیک، سیاسی و سوسیالیستی منطقه و جهان» می‌باشد که البته این تحلیل مشخص مداوم علاوه بر اینکه بستری می‌باشد جهت ارائه تاکتیک‌های مشخص در راستای استراتژی حزب‌گرایانه، خود عامل تعیین برنامه حداقلی و کوتاه مدت نیز می‌باشد و در همین رابطه تعیین برنامه حداقل در بستر سیاسیات و تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که باعث می‌گردد تا اسلامیات، اجتماعیات، کوپریات، اقتصادیات و فلسفیات در بستر پراکسیس اجتماعی ایجاد شده توسط این برنامه حداقلی از آسمان به زمین بیاید و عام‌گرایی و کلی گوئی رها کنند و به صورت کنکریت در پیوند با یکدیگر قرار گیرند. البته این جایگاه سیاسیات در شرایطی می‌تواند دارای فونکسیون فوق یعنی بستر ساز ارائه تاکتیک در راستای استراتژی و برنامه حداقلی و پیوند بین مؤلفه‌های اندیشه گردد که بتواند پراکسیس اجتماعی ایجاد کند و گر نه اگر سیاسیات در بستر تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص جهت تعیین تاکتیک‌های مشخص یا برخورد مشخص به کار گرفته نشود تا تولید پراکسیس اجتماعی برای حزب و تشکیلات عمودی بکند در آن صورت خود سیاسیات به صورت یک موضوع سترون شده درمی‌آید که نه تنها نمی‌تواند ارائه تاکتیک و برنامه حداقلی و پیوند بین مؤلفه‌های اندیشه بکند، بلکه عامل ذهنیت‌گرایی و رشد اندیویدوآلیسم تشکیلاتی و نظری نیز می‌گردد. همان آفتی که در سال ۵۹ و ۶۰ گریبانگیر «آرمان مستضعفین» شد. «آرمان» در فاز دوم حرکت خود درست تشخیص داد که با ورود سیاسیات به اندیشه شریعتی می‌تواند گره اندیویدوآلیسم تشکیلاتی و مکانیکی شدن رابطه بین مؤلفه‌های اندیشه شریعتی را درمان کنند، اما سازی که «آرمان» در سال ۵۸ تا ۶۰ جهت نواختن بدست گرفت، به جای اینکه از دهان خودش بنوازد از دهان گشادش نواخت، چراکه سیاسیات در «آرمان» با این همه گستردگی و این همه انرژی نفس گیر که از «آرمان» می‌گرفت توان ایجاد تولید یک متقال پراکسیس اجتماعی نداشت.^۴ لذا حاصل این عدم توانایی

۴. دلیل آن هم این بود که سیاسیات به جای اینکه در بستر جنبش‌های چهارگانه و

می‌تواند از مؤلفه‌های سیاست در جهت پیوند بین تشکیلات عمودی و افقی استفاده بکند؟ آیا «نشر مستضعفین» می‌تواند از مؤلفه‌های سیاست در جهت تولید پراکسیس اجتماعی برای تشکیلات عمودی و افقی پیش برود؟ آیا «نشر مستضعفین» می‌تواند از مؤلفه‌های سیاست جهت پیوند بین مؤلفه‌های اسلامیات تاریخی، اجتماعیات استراتژی، اقتصادیات سوسیالیسم علمی و کویریات اخلاقی استفاده بکند؟ آیا مؤلفه‌های سیاست می‌تواند «نشر مستضعفین» را از گرایش به اندیویدوالیسم تشکیلاتی که سال ۵۹ - ۶۰ «آرمان» را تا مرز نابودی پیش برد، نجات دهد؟ این‌ها و چندین سوال دیگر از جمله سوال‌هایی است که در آینده پاسخ «نشر مستضعفین» به آن‌ها مشخص می‌شود.

ادامه دارد



طریق است که سیاست می‌تواند تاکتیک ساز و برنامه حداقلی ساز برای استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی بشود، وگرنه غیر از این اگر سیاست «نشر مستضعفین» مانند سیاست «آرمان» مستضعفین» راهی در پیش بگیرد سرنوشت «آرمان» برای «نشر مستضعفین» امری محتوم خواهد بود در همین رابطه بود که از همان آغاز ما سیاست «نشر مستضعفین» را به دو بخش تقسیم کردیم:

۱ - اخبار ۲ - تحلیل

در بخش اخبار کوشیدیم که در طول سه سال گذشته آخرین اخبار مربوط به جنبش اجتماعی، جنبش دموکراتیک، جنبش سوسیالیستی تحت عنوان اخبار کارگران، اخبار زنان و اخبار دانشجویی مطرح کنیم که البته هدفی که ما از این کار خود دنبال می‌کردیم و حال هم می‌کنیم این است که توسط این عمل:

اولا به مرور از مرحله توزیع خبر به مرحله تولید خبر برسیم.

در ثانی از طریق توزیع و تولید اخبار جنبش‌های اجتماعی، سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری بتوانیم با این جنبش‌ها پیوند تنگاتنگ پیدا بکنیم و جهت تشکیلات افقی استراتژی حزب‌گرایانه بسترسازی بکنیم. طبیعی است که پیوند و همکاری متقابل نیروهای جنبش‌های اجتماعی، سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی می‌تواند در این رابطه بسترساز پیشرفت سریع ما جهت نیل به اهداف فوق بشود و تنها عاملی که می‌تواند در این رابطه نجات بخش ما جهت در نخلپیدن در عرصه سیاست به ورطه «آرمان» سال ۵۸ تا ۶۰ باشد، همین پیوند متقابل جنبش‌های فوق با «نشر مستضعفین» می‌باشد.

اما در بخش تحلیل سیاست هدف و برنامه ما از این تحلیل‌های سیاسی این است که توسط این تحلیل‌های سیاسی: اولاً بتوانیم تحلیلی مشخص از شرایط مشخص جنبش‌های چهارگانه فوق بدست بیاوریم.

در ثانی بر پایه این تحلیل‌های مشخص از جنبش‌های چهارگانه بتوانیم:

به وضعیت‌های ساختاری، تشکیلاتی، مبارزاتی، صنفی، ذهنی و عینی جنبش‌های چهارگانه شناخت پیدا کنیم.

توانیم بر پایه این تحلیل‌ها به ارائه برنامه مشخص و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب بپردازیم.

به هر حال تمام موفقیت «نشر مستضعفین» در مرحله دوم حرکت خود در گرو این مؤلفه قرار دارد که آیا واقعا «نشر مستضعفین» می‌تواند توسط مؤلفه‌های سیاست در راستای تشکیلات افقی پیش برود یا نه؟ آیا «نشر مستضعفین»

۶. که جهت نیل به این مقصود لازم است که رابطه بین نشر با جنبش‌ها از صورت یک طرفه فعلی توسط جذب نیرو از بستر جنبش‌ها به صورت دو طرفه درآید.

و بر پایه این آگاهی به خود آگاهی برسند.»
 «مجموعه آثار جلد ۱۸ صفحه ۱۴۶ - وقتی دیالکتیک جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خود آگاهی و وجدان جامعه بشود یعنی دیالکتیک باید توسط پیشگام از ظرف جامعه به درون خود آگاهی جامعه برود تا ایجاد حرکت و جنبش بکند.»

«مجموعه آثار جلد ۱۸ صفحه ۱۳۵ - باید کاری بکنیم که ملت و جامعه تفکر کردن بیاموزد زیرا وقتی ملتی به تفکر کردن آغاز کرد هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند پیروزی او را سد کند.»

این استراتژی گرچه بر عکس دو استراتژی قبلی (استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی) صورت مکانیکی و غیردیالکتیکی و توسط شریعتی با مطالعه همه جانبه فرهنگی و تاریخی و اجتماعی و طبقاتی مردم ایران حاصل شده است.

«مجموعه آثار جلد ۳۳ صفحه ۱۰۳۲ - من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه حلول کرد و او را بیدار کرد و با او زبان و احساس مشترک پیدا کردو با همین زبان با حرف زد این تنها راه ممکن برای تحول جامعه ایران است که تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است.»

ولی از آنجائیکه این استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی از آغاز تولد و تکوین با خلاءهای تئوریک و بیماری‌های قبلی به دنیا آمد در مدت ۴۳ سالی که از عمر آن می‌گذرد نتوانسته است آن ظرفیت‌های بالقوه درونی خودش را به منصفه ظهور برساند.

«مجموعه آثار جلد ۲۳ صفحه ۲۵۴ - یکی از خوبی‌هایی که با بستن حسینییه ارشاد حاصل شد این بود که آدرس خیلی از فکرها هم از بین رفت بچه‌هایی که دیگر هیچ سر بندی ندارند و هر هفته دیگر از حسینییه یک جزوه نمی‌گیرند این‌ها با بسته شدن حسینییه ارشاد شروع کرده‌اند به تولید اندیشه من ارزش ۱۰ تا دانشجویی که بعد از بستن حسینییه ارشاد تولید کننده فکر بشوند از هزار تا حسینییه ارشاد که در آن ده هزار نفر برای من کف می‌زنند بیشتر می‌دانم.»

و همین موضوع باعث گردید که در سال ۵۹ و ۶۰ که برای اولین بار این استراتژی توسط نشر مستضعفین از سال ۵۵ به پراتیک اجتماعی کشیده شد، تشکیلات عمودی نشر مستضعفین گرفتار بحران و بن بست تشکیلاتی بشود؛ لذا تا زمانی که:

اولا به ظرفیت‌های تئوریک نهفته این استراتژی آگاهی تئوریک پیدا نکنیم و در ثانی به ضربه خورها و ضعف‌ها و گسل‌ها و آسیب‌هایی که این استراتژی با خود دارد شناخت حاصل ننمائیم، گرچه از نظر پتانسیل و توان حرکت سازی و کشف دیالکتیک اجتماعی و طبقاتی این استراتژی دارای توانمندی علمی و تاریخی می‌باشد ولی قطعا و جزما در عرصه فعلیت یافتن ظرفیت‌های تشکیلات سازی آن بحران ساز می‌باشد، که بنای ما این است که در این سلسله درس‌های استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی تحت عنوان «مبانی تئوری حزب در اندیشه ما» به تبیین این ضربه خورها و آسیب شناسی این استراتژی

چرا پس از ۴۳ سال (از سال ۴۷ تا سال ۹۰) که از عمر استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه شریعتی در ایران می‌گذرد، هنوز نتوانسته‌ایم بستر سازی‌های لازم و عینی و عملی و علمی جهت تکوین و تشکیل حزب سازمان‌گرایانه استراتژی شریعتی در عرصه جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی ایران به انجام برسانیم؟ این بستر سازی‌ها از زبان خود شریعتی عبارتند از:

«مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۹۴ - تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدائی دارند به مرحله‌ای از رشد سیاسی و اجتماعی ارتقا نیافته‌اند که در آن رهبرانند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه آن‌ها هستند رسالت پیشگام در چنین جامعه‌هایی در یک کلمه عبارت خواهد بود از وارد کردن واقعیت ناهنجار موجود در بطن جامعه و زمان به احساس و آگاهی توده‌ها چراکه آنچنانکه روسو می‌گوید: «برای مردم راه نشان ندهید فقط به آن‌ها بینائی ببخشید خود راه‌ها را به درستی خواهند یافت.»

آیا مدت ۴۳ سال زمان کمی است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده است که یک فلش بک بزنی و در رفتن و چگونه رفتن خودمان تاملی بکنیم؟ چراکه آنچنانکه شریعتی می‌گفت: «در عرصه استراتژی و حرکت اشتباه راه رفتن زیان و آفت‌اش بدتر از راه اشتباه رفتن است» و این اصل ما را متوجه این حقیقت می‌کند که اگر جنبش سیاسی ما از آغاز مشروطیت تا آغاز دهه ۴۰ با بحران استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی روبرو بوده است و از آغاز دهه ۴۰ تا امروز با بحران استراتژی چریک‌گرائی سکتاریستی روبرو می‌باشد، دلیل بن بست و بحران جنبش سیاسی آنچنانکه قبلا مطرح کردیم رفتن در راه اشتباه می‌باشد. چراکه تاریخ یک صد ساله مبارزه اجتماعی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران نشان داده است که نه استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و نه استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی، استراتژی نیستند که رهبران آن جریان‌های جنبش سیاسی ایران از دل دیالکتیک اجتماعی و تاریخی و طبقاتی و فرهنگی مردم ایران استخراج کرده باشند بلکه آنچنانکه تجربه تاریخی حزب توده و سازمان مجاهدین خلق نشان داده است هر دو استراتژی به شکل تقلیدی از بیرون به صورت یک طرفه به جامعه ایران تزریق شده است و لذا هر چند در فرآیند اول شروع حرکت این جریان‌ها به علت فراهم بودن زمینه عینی مبارزه در ایران و خلاء استراتژی‌های دیگر علمی و تاریخی، این دو استراتژی توانست به صورت سطحی موج‌هایی در سطح جامعه ایران ایجاد کنند ولی در درازمدت به علت همان ماهیت مکانیکی و غیردیالکتیکی این دو استراتژی، باعث گردید که آنچنانکه امروز شاهد آن هستیم هر دو استراتژی به بن بست برسند، اما در خصوص استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی که بر پایه آگاه سازی توده‌ها استوار می‌باشد.

«مجموعه آثار جلد ۱۳ صفحه ۱۲۶۶ - اول باید مردم آگاهی پیدا کنند

در دست چارلی دنبال سر او به راه افتادند و آرمان‌های خود را با شعار فریاد زدند و به این ترتیب بود که چارلی رهبر جنبش اجتماعی مردم شد. در سال ۵۷ هم روحانیت سنتی ایران با همین سادگی بدون هیچ‌گونه هزینه‌ای توانست هژمونی جنبش اجتماعی جامعه ما را در دست بگیرد و عکس خود را در سطح ماه قرار دهد).

لذا به همین دلیل هیچ جنبش اجتماعی و سیاسی و دموکراتیک و ضد طبقاتی یک صد ساله گذشته تاریخ ایران نه در تکوین و تولد و نه در اعتلا و تشکل، مولود این دو استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و چریک‌گرایانه سکتاریستی نبوده است که این امر باعث شد تا از جنبش تنباکو و مشروطیت گرفته تا جنبش مقاومت ملی و بالاخره جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ همگی بر پایه اتوریت‌های مذهبی (مثل میرزاحسن شیرازی) و اتوریتیه فردی (مثل ستارخان و باقر خان) و اتوریتیه اجتماعی (مثل دکتر محمد مصدق) و اتوریتیه سیاسی (مثل میرحسین موسوی) هدایت بشوند یعنی هیچکدام از این جنبش‌ها به علت اتوریتیه تشکیلاتی و استراتژی معین حاصل نشده‌اند. به عبارت دیگر در همه جنبش‌های فوق ایران پس از فعال شدن جنبش‌های خودبخودی اجتماعی بوده که این جریان‌های مختلف استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی وارد عمل شده‌اند و ادعای سهم خواهی قدرت کرده‌اند (آنچنانکه بعد از پیروزی جنبش اجتماعی ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه به مجرد اینکه این جنبش به صورت خودبخودی و بدون هیچ‌گونه رهبری به پیروزی رسید از در و دیوار، جریان‌های مختلف دو استراتژی فوق سرازیر شدن و هر کدام خود را متولی آن می‌دانستند و مدعی بودند که «من مصیوم و خصم مخطی» و حتی یکی از این جریان‌های بی شمار مدعی نیامد بنشیند و یک تحلیلی ارائه بدهد و بگوید علت خلاء در رهبری جنبش ۵۷ و بن بست جریان‌های چریک‌گرایی و تحزب‌گرایانه سازمانی چه بوده است و تحلیل کند که چرا میوه چینان غاصب از راه رسیده این انقلاب توانسته‌اند بدون هیچ‌گونه مبارزه و تلاشی تنها بر پایه اتوریتیه مذهبی و شخصی سکاندار این انقلاب بشوند و با تثبیت غاصبانه هژمونی خود بر این انقلاب به جان این انقلاب و نیروهای انقلاب بیافتند و همه را تار مار کنند و در این مملکت جوی خون به راه بیاندازند).

اگر زمانی لیدرهائی مثل سردار بزرگ ملی ایران دکتر محمد مصدق توانسته است در این جامعه جنبش راه بیاندازد نه توسط تشکیلات عمودی سازمانی حزبی بوده است، بلکه فقط به دلیل توانمندی‌های فردی و سلاح مبارزه پارلمانتاریستی خودش بوده که توانست جنبش نهضت مقاومت ملی در ایران راه بیاندازد. بنابراین در این رابطه است که در درس‌های گذشته «مبانی تئوری حزب در اندیشه ما» این اصل مهم تشکیلات سازمان‌گرایانه حزبی را تبیین کردیم که در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی، حتما از نظر تشکیلاتی باید حرکت دو مؤلفه‌ای باشد از یک طرف تشکیلات و سازماندهی حزب پیشگام مستضعفین ایران می‌باشد که باید به صورت عمودی انجام گیرد و از طرف دیگر تشکیلات و سازماندهی جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری می‌باشد که باید در شکل افقی

صد در صد دیالکتیکی جامعه ایران بپردازیم تا توسط آن تجربیات ۴۳ ساله این استراتژی (از سال ۴۷ که شریعتی رسماً استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی خود را در حسینیه ارشاد آغاز کرد و از سال ۵۵ نشر مستضعفین در ادامه حرکت شریعتی بر پایه همین استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی به صورت تشکیلاتی این مسیر را پیگیرانه ادامه داده است)، به عنوان چراغ راه آیندگانی که می‌خواهند در این جاده گام بردارند، باشد.

در درس‌های قبلی «مبانی تئوری حزب در اندیشه ما» به دو مشخصه عمده این استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی پرداختیم که عبارتند بودند از:

۱ - دو مؤلفه‌ای بودن تشکیلات استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی که یکی تشکیلات عمودی و دیگری تشکیلات افقی می‌باشند. آنچنانکه در تبیین و تشریح و تحلیل این مشخصه تشکیلاتی استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی مطرح کردیم اگر بخواهیم مانند استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی تنها بر پایه تشکیلات عمودی به سازماندهی بپردازیم، از آنجائیکه بستر عینی جذب نیرو در تشکیلات عمودی یک بستر مکانیکی جدای از زندگی روزمره توده‌ها می‌باشد و با توجه به اینکه نیروهای جذب شده تشکیلاتی در تشکیلات عمودی، نیروهائی هستند که به صورت حرفه‌ای در خدمت تشکیلات می‌باشند و هرگونه حرکت و فعالیت صنفی گذشته خود را باید رها کنند، این امر باعث می‌شود تا تشکیلات عمودی چه در استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و چه در استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی بیگانه با زندگی مردم و جنبش‌های اجتماعی و ضد طبقاتی و دموکراتیک باشند و همین بیگانگی با مردم و با این جنبش‌های مردمی است که عاملی گردیده تا تشکیلات عمودی گذشته جامعه ما چه در استراتژی تحزب‌گرایانه سازمانی و چه در استراتژی چریک‌گرایانه سکتاریستی نتوانند در جامعه ایران، عامل حرکت درازمدت و جنبش تغییر زیرساختی باشند و لذا این جریان‌های جنبش سیاسی ایران پیوسته مترصد این بوده‌اند که جنبشی اجتماعی یا ضد طبقاتی یا دموکراتیک به صورت خود به خودی در جامعه ایران راه بیافتد و این‌ها با بلند کردن پرچم انقلاب رهبری آماده‌ئی را به دست آورند (آنچنانکه در سال ۵۷ روحانیت سنتی ایران وقتی که دید که جنبش اجتماعی ضد استبدادی ایران به صورت خود به خودی راه افتاده است و دارای خلاء رهبری هم می‌باشد فوراً فرصت جهت موج سواری برای خود آمده دید لذا با قرار دادن عکس خود در ماه، این رهبری آماده را در دست گرفت. در فیلم عصر جدید چارلی چاپلین برای اینکه بتواند رهبری جنبش اجتماعی به صورت مجانی بدست بیاورد دنبال یک پرچم قرمزی می‌گشت که از قضا یک تریلی تیر آهن در حال عبور در خیابان دید که راننده این تریلی برای اینکه ماشین‌های عقب تریلی با تیر آهن‌ها از پشت برخورد نکنند به جای چراغ خطر یک پرچم قرمزی گذاشته بود که القصه چشم چارلی چاپلین به این پرچم قرمز افتاد، لذا تریلی را دنبال کرد تا آن پرچم به زمین افتاد چارلی فوراً آن پرچم را از زمین برداشت و به مجرد اینکه چارلی پرچم را بالا برد مردم با رویت پرچم قرمز

اسلام طبقاتی ، اسلام ضد طبقاتی

بخش چهارده

۲ - جایگزینی اسلام قدرت به جای اسلام حقیقت - پس از مرگ پیامبر اسلام- نخستین انشعاب و تفکیک اسلام محمد بود:

اما در مورد سوال دوم: چرا مبارزه طبقاتی جامعه محمد نه توسط پیامبر اسلام و نه توسط امام علی و امام حسین و ائمه بعدی... به صورت مبارزه مدون مکتبی و در شکل «مرزبندی مکتبی» در نیامد؟ چرا تفکیک و پیدایش انواع اسلام در تاریخ اسلام، که از آغاز ریشه سیاسی داشت مانند خود مبارزات بعد از پیامبر که ریشه طبقاتی داشت، از صورت سیاسی به صورت طبقاتی در نیامد؟

در خصوص پاسخ به سوال فوق و با عنایت به این که با مرگ پیامبر اسلام ابتدا جامعه مدینه النبی محمد تجزیه و گرفتار تفرقه گردید و در ادامه آن بود که اسلام محمد دچار انشعاب و تجزیه گردید و انواع اسلام‌ها بوجود آمد! به عبارت دیگر آن چه به صورت تاریخی اتفاق افتاد این بود که «تجزیه جامعه مدینه النبی محمد عامل تجزیه اسلام شد» نه بالعکس. تا آن جا که می‌توانیم بگوئیم؛ اگر مدینه النبی محمد بعد از مرگ پیامبر اسلام تجزیه نمی‌شد امکان نداشت که اسلام محمد دچار انشعاب گردد، و انواع اسلام تاریخی (که در درس‌های قبل اسلام شناسی به آن‌ها اشاره کردیم و شامل -اسلام کلامی، اسلام فقهانی، اسلام فلسفی، اسلام صوفی گری و... بودند-) به وجود بیاید، ولی آن چه در این رابطه قابل توجه می‌باشد؛ تنها عاملی که باعث گردید تا جامعه محمد را پس از مرگ او گرفتار تجزیه بکند - تضادهای طبقاتی- انتقال یافته از جامعه طبقاتی جاهلیت عرب به جامعه مدینه النبی پیامبر اسلام بود. با مرگ پیامبر اسلام این تضادهای خزنده سر از زیر خاکستر در آوردند و به صورت جریان‌های سیاسی به مبارزه با هم پرداختند، و به این ترتیب تضادهای خزنده طبقاتی جامعه به صورت مبارزه طبقاتی ظاهر شدند، که این مبارزه از همان لحظه مرگ پیامبر یعنی در زمانی که علی مشغول کفن و دفن پیامبر بود و سقیفه برای انتخاب جانشین پیامبر به صورت خبرگان قبیله‌ای (نه انتخابات شورائی) بین مهاجرین و انصار تشکیل شده بود و ابوسفیان و عباس سردمداران دو قبیله نامدار قریش یعنی قبیله امیه و قبیله هاشم که با تشکیل سقیفه سر خود را بی کلاه از قدرت می‌دیدند، با شتاب خود را به علی رساندند و با فریاد ابوسفیان بر سر علی که: ای بدبخت و ای ضعیف چرا ساکت نشسته‌ای؟ برخیز و بر علیه سقیفه بپا خیز تا به امر تو تمام کوچه‌های مدینه را از اسب و لشکر پر کنم؟ علی در همان حالی که مشغول غسل دادن پیامبر بود در برابر هوادارانش

انجام بگیرد. هدف از تشکیلات افقی آنچنانکه قبلا هم مطرح کردیم تکیه بر آن نوع از تشکیلات غیرمتمرکزی می‌باشد که: اولاً به صورت غیرحرفه‌ای از زندگی و کار مردم می‌گذرد.

ثانیاً افراد در این تشکیلات برعکس تشکیلات عمودی که حرفه‌ای می‌باشند، به صورت آماتور در عرصه کار و شغل و زندگی‌شان فعالیت می‌کنند.

ثالثاً رابطه بین سازمان‌گر (تشکیلات عمودی یا پیشگام) و سازمان پذیر (نیروی جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و ضد طبقاتی) رابطه رهبری کننده نیست بلکه رابطه هدایت گرانه خواهد بود و وظیفه آن‌ها برنامه‌دهی و آگاهی سازی تئوریک و سازماندهی در بستر کار و زندگی آن‌ها می‌باشد. در همین رابطه است که بزرگ‌ترین خصیصه تشکیلاتی سازمان گرانه حزبی در راستای اندیشه شریعتی، حرکت بر پایه دو مؤلفه تشکیلات افقی و عمودی می‌باشد و لذا هر گونه تلاش تحزب‌گرایانه تک مؤلفه‌ای که بر پایه تک مؤلفه افقی باشد یا عمودی محکوم به شکست خواهد بود.

ادامه دارد



"مبانی تاریخ - بقیه از صفحه ۲۴"

ی - هر موجودی از وجود که تاریخ نداشته باشد «شدن ندارد» و از تکامل بی نصیب است، پس در نتیجه در پروسه وجود نابود می‌شود، هرچند به لحاظ فیزیکی قوی باشند.

د - زمان ظرف تاریخ است چراکه خود مولود شدن وجود است، تاریخ بی زمان نقل بودن و انتقال خبری حوادث گذشته است که خود نفی تاریخ است.

ذ - تاریخ انسانی علم شدن جوامع انسانی است.

م - تا به اجتماع انسانی «حقیقی- دینامیک- قانونمند» معتقد نباشیم نمی‌توانیم به تاریخ انسانی به عنوان قانون تحول تکامل اجتماعی انسان اعتقاد داشته باشیم.

ش - مبانی علمی و فلسفی تاریخ به عنوان علم شدن جوامع انسانی عبارتند از:

۱ - اعتقاد به هویت مستقل اجتماع انسانی.

۲ - اعتقاد به اصل تکامل در حرکت دینامیک اجتماع انسانی.

۳ - اعتقاد به اصل پراکسیس اجتماعی انسان به عنوان موتور محرکه جامعه انسانی.

ادامه دارد



ابوذر، سلمان، عمار، میثم، عبدالله ابن مسعود و... می‌شدند.

جریان سوم: همان جریان مشرکین مکه بودند که به زور و بعد از جنگ‌های بدر و احد و خندق و... مسلمان شده بودند و پس از این که دریافتند که دیگر توسط بت و شرک نمی‌توانند هویت طبقاتی و هویت قبیلگی و هویت تاریخی خود را حفظ کنند، لباس اسلام به تن کردند و از آن طرف خندق به این طرف آمدند و به جای شعار «اعلی هبل، اعلی هبل»، شعار «الله اکبر» سر دادند و اکنون با مرگ پیامبر می‌کوشند تا هویت از دست رفته گذشته خود را تحت لوای اسلام بدست آورند، به خاطر کشته شدن سران آن‌ها در جنگ‌های اسلام و به خصوص در جنگ بدر فعلا رهبری این جریان در دست ابوسفیان می‌باشد، که تمامی سردمداران دارالندوه که زنده مانده از جنگ‌های با اسلام هستند او را حمایت می‌کنند، و امروز جهت مقابله با جریان اول می‌کوشد تا با جریان دوم که جریان علی است جنت شود که علی دست رد بر سینه او می‌زند. از این زمان «پولاریزاسیون طبقاتی در جامعه محمد به صورت پولاریزاسیون سیاسی» در آمد، اما از آن جایی که مبارزه طبقاتی بین این سه جریان با انگیزه‌های متفاوتی جاری بود، لذا استراتژی و تاکتیک‌های اتخاذی هر کدام از این سه جریان صورتی متفاوت داشت، که در یک تقسیم بندی کلی سه استراتژی متفاوت توسط این سه جریان به کار گرفته شد که عبارتند از:

الف - استراتژی اول؛ استراتژی جریان حاکم است و همان جریان سقیفه به رهبری شیخین بودند که استراتژی ایشان مبتنی بر توسعه نظامی حکومت و تحت شعار اسلام قدرت بود.

ب - استراتژی دوم؛ استراتژی جریان محکوم یا جریان علی بود که معتقد به استراتژی وحدت در عین تضاد بر پایه مبارزه نقدی (نه مبارزه حذفی) جهت آگاهی و سازمان‌گری توده‌ها در کانتکس اسلام حقیقت بود.

ج - استراتژی سوم؛ که استراتژی جریان سوم به رهبری ابوسفیان در راستای کسب - هویت قومی و قبیلگی و طبقاتی - خود در کادر - اسلام هویت - بودند

بدین ترتیب نخستین انشعاب در اسلام بوجود آمد و تکوین «اسلام حقیقت، اسلام هویت، اسلام قدرت» نخستین انشعابی بود که به مجرد مرگ پیامبر در اسلام محمد حاصل شد و آن چنان که دیدید عامل ایجاد این سه نوع اسلام؛ اعتلای - مبارزه طبقاتی درون جامعه محمد - بود که بعد از مرگ پیامبر اسلام به علت فراهم شدن شرایط اجتماعی، تضادهای طبقاتی از صورت خزنده به صورت جریان‌های سیاسی نمود یافتند بنابراین (برعکس آنچه عبدالکریم سروش می‌گوید) تکوین اولیه انواع اسلام آبشخور معرفتی نداشته و امری پسندیده و مثبت نمی‌باشد بلکه مطابق دیدگاه معلم کبیرمان شریعتی (و مطابق آنچه در فصل ناکثین، در کنفرانس قاسطین و مارفین و ناکثین می‌گوید) آبشخور اولیه تکوین انواع اسلام مبارزه طبقاتی درون جامعه محمد بود که در آغاز به صورت خزنده رشد می‌کرد اما با مرگ پیامبر این مبارزه سیاسی علنی گردید. البته این تنوع اسلام (حقیقت، هویت، قدرت) به علت شرایط تاریخی و اجتماعی اسلام در بعد از مرگ

سر بلند کرد و خطاب به ابوسفیان گفت: «بدبخت گوسفندی است که شیرش می‌دوشند و ذلیل و ضعیف خری است که بر آن سوار می‌شوند، ای ابوسفیان چقدر کینه تو به اسلام طولانی شد برو که مرا به سپاه تو نیازی نیست»؛ و در همین جا بود که امام علی با بیان این خطبه نخستین بیانیه رسمی جناح خود را در برابر دو جریان قدرت سقیفه و ابوسفیان بر جنازه پیامبر و هواداران خودش که حول جنازه پیامبر جمع شده بودند، قرائت کرد. بدین ترتیب بود که مبارزه طبقاتی با مرگ محمد و در لحظه‌ای که هنوز جنازه او به خاک نرفته بود آغاز شد:

«أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفَتَنِ بَسْفِنِ النَّجَاةِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافِرَةِ وَ ضَعُوا تَبَجَانَ الْمَفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِهِ جَنَاحَ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ مَاءَ آجَنَ وَ نَفَمَةً يَغْصُ بِهَا أَكْلَهَا وَ مُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرَّارِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ فَإِنْ أَقَلَّ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكَنَتْ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ وَ اللَّهُ لِأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَلَدِ بِئْذَى أُمِّهِ بَلْ إِنْ دَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بَحْتُ بِهِ لِاضْطْرَبْتُمْ إِضْطْرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبُعِيدَةِ - ای مردم، موج‌های فتنه‌های قدرت طلبی و طبقاتی را با کشتی آگاهی در هم بشکنید، و تضادهای قومی و هویت طلبی‌های قبیلگی را کنار بگذارید، فخر فروشی‌های جاهلیت را فراموش بکنید، رستگار شد آن جریانی که با آگاهی و پرو بال خود حرکت کرد، و نابود شد آن جریانی که خود را تسلیم قدرت کرد، قدرت برای انسان مانند آبی است که چون در یک جا متمرکز گردید متعفن می‌شود و یا لقمه ای است که در گلوی خورنده گیر خواهد کرد تا او را خفه کند، آن کس که میوه قدرت را در غیر موسم از درخت دیگران بچیند مانند کسی است که در غیر زمین خود زراعت می‌کند، اگر در این زمان من مبارزه را شروع کنم، جریانی خواهند گفت که علی برای کسب قدرت مبارزه می‌کند، و اگر در این زمان ساکت بنشینم جریان دیگر خواهند گفت که علی به خاطر ترس از کشته شدن محافظه کاری می‌کند، هیهات علی و مرگ، هیهات علی و ترس با آن همه مبارزه و ایثار و فداکاری که در زمان پیامبر کردم؟ به خدا سوگند که در مبارزه حق و باطل علی با مرگ انیس تر است از انس کودک شیر خوار با پستان مادرش، اما من در تشخیص زمان و شرایط امروز چیزی می‌فهمم که شما نسبت به آن جاهلید، و اگر تحلیل ام را نسبت به شرایط برای شما بگویم مانند ریسمان آویزان چاه به لرزه در می‌آید - نهج البلاغه شهیدی - خطبه ۵»

و از این زمان بود که مبارزه طبقاتی به صورت سیاسی آغاز شد و رسماً سه جریان سیاسی در جامعه بعد از مرگ محمد جاری شدند.

جریان اول: جریان سقیفه بود که به صورت جریان حاکم در آمدند سردمداران این جریان همان جناحی بودند که در سال اول بعثت به صورت جمعی به اسلام گرویدند و شامل؛ ابوبکر، عمر، عبیدالله جراح، عبدالرحمن عوف، عثمان، سعد ابن ابی وقاص، طلحه و زبیر می‌شدند.

جریان دوم: که جریان محکوم به رهبری علی بود که شامل؛ بلال،

الف - مبارزاتی.

ب - پراکسیس نقدی بر پایه آداب و اخلاق و خصلت‌ها و شخصیت و رفتار و کردار و متدولوژی خودش.

ج - پراکسیس عبادی که در راس آن‌ها حج قرار داشت.

۸ - جذب نیرو در مکه توسط پیامبر اسلام به وسیله گروندگان داوطلب به اسلام بدو صورت فردی و اجتماعی انجام می‌گرفت که جریانی بودن بعضی گروندگان به اسلام در سال‌های اول مکه بزرگترین عامل انتقال خصلت‌های طبقاتی به جامعه مکی محمد محسوب می‌گشت.

۹ - نخستین جریانی که به صورت جمعی در سال اول جذب جامعه مکی پیامبر اسلام شدند جناح ابوبکر بود که به صورت هشت نفری با هم به اسلام ایمان آوردند این‌ها عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن ابن عوف، عبیدالله جراح، سعد ابن ابی وقاص، طلحه و زبیر.

۱۰ - با ورود این افراد و این جریان‌ها به جامعه مکی پیامبر اسلام از آن جایی که همه این‌ها در جامعه مکه در شرایط صفر نبودند و در دو صف محکوم و حاکم طبقاتی قرار داشتند باعث گردید که با انتقال تضادها از جامعه مکه به جامعه محمد، همین صف بندی و تضاد در جامعه محمد به صورت خزنه ایجاد گردد. یعنی جناحی در راستای قطب طبقاتی برتر و جناح دیگر در پیوند طبقاتی با طبقه محروم گذشته خود در این جامعه جدید التاسیس قرار گیرد.

۱۱ - تضاد طبقاتی انتقال یافته به جامعه نوین پیامبر تا زمانی که پیامبر اسلام زنده بود در همین وضعیت خزنه نهادینه شده خود باقی ماند و به صورت جریانی نتوانست وارد مبارزه طبقاتی بشود، دلیل آن هم این بود که داغ بودن تنور وحی و مرحله تاسیسی بودن و پراکسیس‌های توحید بخش پیامبر به علاوه شخصیت کاریزمات پیامبر مانع از جریانی شدن این جناح‌های طبقاتی می‌شد.

۱۲ - اگرچه پیامبر اسلام پیوسته توسط هر مکانیزم سیاسی و نظامی و اجتماعی و... سعی در حل این تضادها در بستر «توحید فلسفی و توحید انسانی و توحید اجتماعی» داشت، ولی همیشه نگران آینده جامعه خودش به علت رشد این تضادها بود.

۱۳ - با مرگ پیامبر اسلام شرایط برای رشد این تضادها در بستر قدرت سیاسی آماده گردید لذا هنوز جنازه پیامبر به خاک سپرده نشده بود که با تکوین سه جریان طبقاتی که معلول رشد همان تضادهای گذشته بود، مبارزه طبقاتی جامعه محمد آغاز شد. این سه جریان عبارت بودند از:

الف - جریان اسلام قدرت که به رهبری ابوبکر و عمر توسط سقیفه قدرت را بدست گرفتند.

ب - جریان اسلام حقیقت که به رهبری علی و هواداران او که عبارت بودند از بلال، ابوزر، عمار، عبدالله ابن مسعود، خباب، سلمان و میثم و ...

پیامبر که جامعه اسلامی هنوز مرحله تاسیس خود را طی می‌کرد و به مرحله استقرار نرسیده بود، عاملی شد تا تنوع نخستین انواع اسلام در آن زمان به صورت سیاسی و نظامی باقی بماند و امام علی و امام حسن و امام حسین نتوانند آن را تئوریزه مکتبی بکنند، لذا از قرن چهارم به بعد که مبارزه طبقاتی پس از پشت سر گذاشتن فرآیندهای سیاسی و نظامی وارد فرآیند معرفتی شد، و از آنجایی که این استحاله توسط قدرت‌های سیاسی حاکم و در راس آن‌ها بنی عباس (یعنی اسلام هویتی و اسلام قدرتی) صورت گرفت، این امر باعث شد تا فرآیند معرفتی انواع اسلام که باعث تکوین -انواع اسلام فقهانی و اسلام کلامی و اسلام تصوف هندی و اسلام فلسفی ارسطویی شد- در خدمت اسلام هویتی و اسلام قدرتی باشد نه اسلام حقیقتی!

۳ - اسلام حقیقت، اسلام هویت، اسلام قدرت:

ماحصل آن چه تا این جا گفتیم:

۱ - به علت این که یکی از اهداف و شاید مهم‌ترین هدف پیامبر اسلام در بستر وحی تاریخی خود «جامعه سازی» بود، باعث گردید تا پیامبر اسلام از همان آغاز بعثت خود با نزول آیات اول سوره مدثر و مزمل (که به پیامبر امر به جامعه سازی می‌شود) پروسه جامعه سازی خود را آغاز کند.

۲ - پروسه جامعه سازی محمد در بستر پروسه وحی تاریخی پیامبر اسلام انجام گرفت.

۳ - به دلیل اینکه هم وحی پیامبر اسلام یک وحی تاریخی بود و هم بزرگترین کار پیامبر اسلام زمینی کردن و در نتیجه تاریخی کردن وحی بود، لذا در این رابطه پیامبر اسلام با وحی تاریخی - جامعه سازی- خودش را باید در زمین آغاز می‌کرد و نه مانند اتوپیای افلاطون در ناکجا آباد آسمان‌ها.

۴ - برای جامعه سازی و به خاطر اینکه پیامبر اسلام می‌بایست در بستر جامعه طبقاتی و قبیلگی مکه اقدام به این امر می‌کرد، لذا نمی‌توانست در آن چنان بستری از جامعه - جامعه سازی- را از وضعیت صفر شروع بکند.

۵ - آبشخور اجتماعی جامعه طبقاتی و جاهلیت مکه برای جامعه سازی پیامبر اسلام باعث گردید تا تمامی ناهنجاری‌های طبقاتی و اجتماعی توسط ایمان آوردندگان به اسلام به جامعه مکی محمد سرازیر گردد.

۶ - پروسه جامعه سازی محمد در دو فرآیند مکی و مدنی انجام گرفت در فرآیند اول جامعه سازی پیامبر اسلام در مکه به علت اینکه هنوز حاکم نبود (بلکه بالعکس محکوم و محروم هم بود) این امر باعث گردید که تمامی مکانیزم‌های جامعه سازی پیامبر در مرحله اول به صورت مخفیانه انجام گیرد که در این رابطه تاریخ نتوانسته است به انعکاس آنها به برون بپردازد.

۷ - مکانیزم‌هایی که پیامبر اسلام جهت تصفیه خصلت‌های طبقاتی و اجتماعی گروندگان به اسلام در امر جامعه سازی به کار می‌گرفت عبارت بودند از سه پراکسیس:

گردید تا تمامی اسلام‌های فوق در خدمت منافع اسلام هویتی و اسلام قدرتی حکومت‌های - بنی عباس و عثمانی و صفویه- درآیند.

۲۱ - علت این که اسلام حقیقتی تا زمان تکوین اسلام‌های معرفتی در اشکال مختلف آن (اسلام کلامی، اسلام فقهاتی، اسلام فلسفی، اسلام تصوفی)، نتوانستند به تئوریزه کردن و تعریف تئوریک مرزبندی‌های آن با اسلام هویتی و اسلام قدرتی بپردازند، آن بود که - به جز همان زمان اندک چهار سال و نه ماهه حکومت علی- به علت فشارهای سیاسی اسلام قدرت و اسلام هویت امکان تئوریزه کردن اسلام حقیقت برای آن‌ها پیدا نشد.

۲۲ - در جنگ اسلام هویت و اسلام قدرت با اسلام حقیقت (برعکس آنچه عبدالکریم سروش می‌گوید) آنتاگونیست و واقعه کربلا یک استثنا نبود، بلکه بالعکس مطابق آنچه شریعتی می‌گوید؛ یک قاعده بود (ما **منا الا مقتول اومسموم**) چرا که حتی آن زمانی که اسلام هویت به صورت فرمالیست و عوام فریبانه کوشید تا ولایتعهدی خود را به امام رضا واگذار نماید، به بن بست رسید و دستور قتل امام رضا را داد.

۲۳ - به علت ماهیت طبقاتی -اسلام حقیقت و اسلام هویت و اسلام قدرت- اسلام تاریخی پیامبر اسلام بعد از مرگ پیامبر در بستر مبارزه طبقاتی ما بین این اسلام‌های گوناگون جاری شد.

ادامه دارد



ج - جریان اسلام هویت به رهبری ابوسفیان که تمامی مشرکین طبقه حاکمه مکه قبل از اسلام (با قبول اسلام تحمیلی مسلمان شده لذا) او را حمایت می‌کردند و با مرگ پیامبر اسلام کوشیدند تحت لوای اسلام هویت به بازسازی گذشته خود بپردازند.

۱۴ - از آنجائی که پس از مرگ پیامبر در برابر اسلام قدرت که توسط سقیفه قدرت را بدست گرفته بود اسلام هویت به علت سابقه بد گذشته خود توان آلترناتیوی با سقیفه در امر تقسیم قدرت یا مشارکت در قدرت را نداشت، در مرحله اول اسلام هویت کوشید با جریان دوم یعنی جریان امام علی وارد ائتلاف بشود که امام علی دست رد بر سینه ابوسفیان زد.

۱۵ - استراتژی که این سه جریان برای انجام مبارزه طبقاتی خود اتخاذ کردند متفاوت بود.

الف - جریان اول؛ یا جریان سقیفه از آنجائی که جریان حاکم بودند و ماشین دولت را در دست داشتند، کوشیدند با تکیه بر اسلام قدرت تمامی حرکت خود را در راستای توسعه نظامی اسلام به کار گیرند و در این امر تا آنجا پیش رفتند که علاوه بر مصر و یمن و بصره دو امپراطوری بزرگ ایران و روم را هم تسلیم قدرت خود کردند.

ب - استراتژی جریان دوم؛ که همان جریان محکوم بود برپایه اسلام حقیقت و در کادر تضاد در عین وحدت و وحدت در عین تضاد بود، که توسط برخوردهای نقدی نه حذفی می‌کوشیدند یک حرکت آگاهی بخش و سازمان گر اجتماعی داشته باشند.

ج - استراتژی جریان سوم؛ که همان اسلام هویت به رهبری ابوسفیان بود در راستای حرکت ائتلافی با جریان‌های حاکم قدرت جهت انتقال قدرت به خود بودند که در عصر عثمان در این امر موفق شدند.

۱۶ - مبارزه طبقاتی که در آغاز پس از مرگ پیامبر به صورت سیاسی شروع گردید و در مرحله حکومت شیخین هم همین روند سیاسی خود را حفظ کرد، در دوران عثمان به خاطر انتقال قدرت از -اسلام قدرت به اسلام هویت- وارد مرحله آنتاگونیست شد که این آنتاگونیست؛ با تبعید ابوذر به ربه آغاز شد و با قتل عثمان به دست عمار یاسر به اوج خود رسید.

۱۷ - در دوران حکومت چهار سال و نه ماهه امام علی آنتاگونیست مبارزه طبقاتی وارد فرآیند نوینی شد که سه جنگ «جمل و صفین و نهروان» در این رابطه شکل گرفت.

۱۸ - نخستین انشعاب در اسلام و پیدایش انواع اسلام همین سه اسلام حقیقت و اسلام قدرت و اسلام هویت بود که به مجرد مرگ پیامبر اسلام صورت گرفت.

۱۹ - آبشخور و دلیل انشعاب و تجزیه و تنوع سه اسلام (برعکس آنچه عبدالکریم سروش می‌گوید یک خواستگاه معرفتی نداشت بلکه بالعکس) مطابق آنچه شریعتی می‌گوید «آبشخور طبقاتی» داشته است.

۲۰ - از آنجائی که آبشخور تکوین انواع اسلام معرفتی در قرن چهارم به بعد (در اشکال اسلام فقهاتی و اسلام کلامی و اسلام فلسفی و اسلام تصوفی، همان اسلام هویتی و اسلام قدرتی حاکم بود) این امر باعث

هدایتگری جنبش‌های سه
گانه در دو شکل راهنمائی
و رهبری صورت
می‌گیرد، کار جریان‌های
جنبش سیاسی راهنمائی
جنبش‌های سه گانه است
نه رهبری جنبش‌های سه
گانه. (بحران در بحران)

تاریخ

بخش سوم

۶ - سوره روم و مبانی فکری محمد در ایجاد رنسانس فکری تاریخ انسان:

در آیات مختلف سوره روم محمد این پنج منبع شناخت انسان را ترسیم می‌کند، قرآن در آغاز سوره با بیان الف و لام و میم (به شکل الم) بر «ذهن و قوه عقل» انسان تکیه می‌کند که این حقیقت در جاهای مختلف سوره مکیه محمد و با تکیه بر حروف مقطعه و کلمه و بیان و قلم و نوشته و مرکب و کتاب و... مشخص است (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - آیه ۴ - سوره علق، ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - آیه ۱ - سوره قلم، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - آیه ۴ - سوره الرحمن، الم، ص، ق، طه، طس، یس، حم، الر، المص، کهیعص، حمسق و...) و در آیه ۸ سوره روم با بیان "أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ..." بر «درون انسان» به عنوان دومین منبع شناخت و در آیه ۹ با بیان «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...» بر «تاریخ» به عنوان منبع شناخت و در آیات ۱۸ تا ۲۶ با بر شمردن آیات مختلف طبیعت بر «طبیعت» به عنوان منبع شناخت تکیه می‌کند. به این ترتیب است که محمد در مکه برای اولین بار در سوره روم تمامی مبانی رنسانس فکری خود را که پنج منبعی کردن شناخت انسان می‌باشد به نمایش می‌گذارد، به طوری که اگر بگوئیم؛ در هیچ کدام از سوره‌های مکی محمد ما در یک جا این دعوت به پنج منبع شناخت را مشاهده نمی‌کنیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. پس یکی از مشخصه‌های مهم سوره روم طرح پنج منبع شناخت انسان در یک جا می‌باشد.

۷ - تبیین علمی و فلسفی تاریخ:

اما پس از طرح این پازل رنسانس فکری محمد در حرکت آگاهی‌بخش ۱۳ ساله مکی در سوره روم، موضوع مهم‌تر از این پازل که در آیه‌های اول سوره روم توسط محمد مطرح می‌شود (به طوری که اگر بگوئیم غیر از سوره روم به این صراحت در هیچ کدام از سوره‌های مکی و مدنی مطرح نشده است، باز سخنی به گزاف نگفته‌ایم) موضوع تبیین تاریخ به معنای «علم شدن انسان و جامعه در بستر زمان» می‌باشد، که محمد در این سوره این موضوع بسیار فربه را به این صورت مطرح می‌کند که:

«عَلَيْتِ الرُّومُ» روم در جنگ با ایران از ایران شکست خورد.

«فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» روم در کجا شکست خورد در خاور نزدیک.

«وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّئَاتُ» اما همین روم شکست خورده از ایران به نه سال نمی‌گذشت که در جنگ بر ایران پیروز خواهد شد.

«فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ» در کمتر از ۹ سال پیروزی روم بر ایران به

انجام می‌رسد.

«الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ» از آن جایی که این تاریخ قانونمند (چه قبل از شکست روم و چه بعد از شکست روم) در سیطره پروردگار می‌باشد، باعث می‌شود که این کشمکش ابر قدرت‌های روم و ایران چون در عرصه تاریخ قانونمند الهی به انجام می‌رسد، نسبت به نهضت محمد دارای فونکسیون باشد که همین فونکسیون جنگ ابر قدرت‌ها است که زمینه شادی و پیروزی نهضت محدود و محصور محمد را بر تاریخ فراهم می‌کند، آن چنان که همین نهضت کوچک و حقیر محمد ۱۵ سال دیگر تمامی این ابر قدرت‌ها و امپراطورها را به زانو در می‌آورد و بر آن‌ها مسلط خواهد شد و اگر حرکت محمد در راستای این تاریخ قانونمند شکل نمی‌گرفت و پیش نمی‌رفت هرگز از محدوده مکانی و تاریخی و زمانی همین دو دهکده کوچک مکه و مدینه فراتر نمی‌رفت.

«بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» در این آیه «بِنَصْرِ اللَّهِ» متعلق به کلمه یفرح است که نشان می‌دهد عامل نصرت خدائی بر امت و جنبش مکی محمد که از طریق قانون‌مندی تاریخ جاری می‌گردد، عامل پیروزی تاریخی جنبش محمد می‌گردد، زیرا خداوند بر پایه رحمت هدایت‌گر انسانی خود از طریق قانون‌مندی تاریخ، نهضت محمد را عزیز خواهد کرد.

«وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» پس سنت و قانون‌مندی خداوند بر تاریخ که همان وعده و اراده خداوند بر انسان و تاریخ و جامعه می‌باشد، خلف ناپذیر است و هیچ عاملی نمی‌تواند در این رابطه خداوند را وادار به خلف بکند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ولیکن از آن جایی که بیشتر مردم شناخت و نگاهشان سطحی و ظاهری می‌باشد نمی‌توانند قوانین تاریخی را به صورت عمیق در بیابند در نتیجه این امر باعث می‌شود که اکثر مردم این نصر تاریخی و قانونمند خداوند را فهم نکنند و علت این امر آن است که:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» این گونه افراد در این جهان دارای شناخت سطحی هستند و ظاهر امور را می‌بینند و نمی‌توانند به عمق امور که شناخت علمی و فلسفی این قانون‌مندی‌ها است دست پیدا کنند.

از این جا است که قرآن پس از گفتن این حقیقت بزرگ در باب تاریخ انسان به عنوان «علم شدن» به یک باره به طرف منابع شناخت شیرجه می‌رود، چراکه علت این نفهمی توده‌ها را در «ضعف آگاهی و شناخت‌شناسی و اپیستمولوژی» آن‌ها ارزیابی می‌کند لذا به همین دلیل است که راه حل تحول جامعه را در رنسانس فکری و تحول منابع شناخت تبیین می‌کند و برای این منظور محمد را دعوت به ایجاد این رنسانس در میان امت خود می‌نماید و چاره این رنسانس را در چند منبعی کردن شناخت انسان می‌داند.

۸ - سوره روم و تبیین علمی و فلسفی تاریخ:

با همه این اوصاف هنوز به این سوال پاسخ داده نشده است که چرا

وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا...
- اجتماع انسانی در آغاز یک امت واحد بودند سپس خداوند انبیاء را مبعوث کرد تا توسط کتاب در بین اجتماع انسانی که بعدا گرفتار اختلاف شده بودند و جهت نفی این اختلاف در بین آن‌ها داوری کنند.»
سوره یونس - آیه ۱۹ «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...» و اجتماع انسانی در آغاز همه یک امت واحد بودند که بعدها در بین آن‌ها اختلاف پیدا شد.

ه - از نظر قرآن اجتماع انسانی تکامل پذیر است و در حال شدن می‌باشد.

سوره نور - آیه ۵۵ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» - خداوند به اجتماع انسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وعده داده است، که به طور قطع ایشان را در زمین جانشین سایر اقوام کند هم چنان که قبل از ایشان جوامعی را خلیفه و جانشین کرد، برای این که دینی را که برای آن‌ها پسندیده است رونق دهد و آن را چیره نماید و باز برای این که برای آن جوامع بعد از عمری نا امنی خوفشان را مبدل به امنیت کند، تا به شکرانه این تحول مرا بپرستید و چیزی را شریک من قرار ندهید.»

و- از نظر قرآن پیشگام هدایت گر اجتماع انسانی اگرچه فرد باشد، اما می‌تواند فونکسیون یک اجتماع داشته باشد.

سوره نحل آیه - ۱۲۰ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ...» - ابراهیم امتی بود عبادت‌گر برای خدا.»

ز- از نظر قرآن اجتماع انسانی عبارت است از موجود دینامیکی که دارای هویت مستقل می‌باشد و به سوی مقصد مشخصی پیوسته در حال حرکت می‌باشد، «اصل کلمه امت در قرآن که به معنای اجتماع انسانی آمده است از «ماده‌ام» وام گرفته شده است که به معنای قصد است و در قرآن بر جماعتی اطلاق می‌شود که افراد آن دارای یک مقصد و یک هدف باشند و این مقصد واحد دارای رابطه واحدی میان افراد می‌باشد.»

ح- از نظر قرآن وحدت و اشتراک اولیه جامعه انسانی قبل از بعثت انبیا بوده و صورتی جبری داشته است و به خاطر بساطت و سادگی رابطه اجتماع انسانی با طبیعت و محیط پیرامونی‌اش بوجود آمده است.

سوره یونس آیه ۱۹ «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» - مردم تنها یک امت بودند ولی بعدها اختلاف کردند و اگر کلمه‌ای پیش از ناحیه پروردگار تو رانده نشده بود، میان آنچه اختلاف می‌کردند حکم می‌شد.»

اصل سوم: تاریخ از نظر قرآن نقل حوادث گذشته نیست بلکه «تبیین جامعه انسانی در بستر زمان» می‌باشد.

سوره آل عمران آیه ۱۳۷ و ۱۳۸: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا

جنگ بین دو ابرقدرت روم و ایران و تضعیف و فرسوده شدن آن‌ها در خدمت اعتلای نهضت محمد می‌باشد؟ و اگر تضاد فرسایشی دو ابرقدرت نباشد، از نظر علمی امکان اعتلای جنبش محمد و برتری این جنبش بر آن دو امپراطوری وجود نخواهد داشت؟! برای پاسخ به این سوال بزرگ باید قبل از هر چیز به طرح چند اصل مهم از دیدگاه محمد و قرآن (در این رابطه) اشاره نماییم که این اصول عبارتند از:

اصل اول: انسان از نظر قرآن و محمد یک موجود اجتماعی و اجتماع ساز منحصر به فرد می‌باشد (هر چند این اجتماعی بودن انسان بر خلاف اندیشه ارسطو که معتقد بود -انسان مدنی الطبع بالفطره- می‌باشد اما از نظر محمد و قرآن صورت غریزی و فطری ندارد بلکه مبنایی «اکتسابی» در تاریخ دارد)، از نظر قرآن و محمد برعکس اندیشه ژان ژاک روسو که؛ اجتماعی زیستن انسان را عامل تمامی بدبختی و فساد انسان می‌داند، قرآن اجتماعی زیستن انسان را عامل اعتلا و شدن و تکامل او می‌داند.

سوره حجرات - آیه ۱۳ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (با توجه به این که «من» در این آیه «من بیانی» می‌باشد لذا ترجمه این آیه به این صورت می‌شود) که ای مردم خواه مذکر باشید خواه مونث ما شما را ابتدا خلق کردیم و سپس جوامع انسانی را بوجود آوردیم تا با پیدایش جامعه‌ها امکان شناخت یک دیگر را پیدا کنید.»

اصل دوم: اجتماع انسانی از نظر محمد غیر از وجود تک تک افراد، دارای وجودی مستقل می‌باشد که هویتی مستقل از تک تک افراد دارد و این هویت برای این موجود جدید که اجتماع می‌باشد تولید فونکسیون‌های جدیدی می‌کند که از نظر قرآن این فونکسیون‌های اجتماع انسانی عبارتند از «عمر و شعور و فهم و مسئولیت و معصیت و طاعت و...».

الف - عمر اجتماع انسانی از نظر قرآن:

سوره اعراف - آیه ۳۴ «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» برای هر اجتماع انسانی عمری قرار دادیم که از آن عمر نمی‌تواند جلو بیفتد و نمی‌تواند عقب بیفتد.

ب - از نظر قرآن اجتماع انسانی دارای فهم و شعور است.

سوره مائده - آیه ۶۶ «... مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ...» بعضی از اجتماعات انسانی دارای درک صحیحی می‌باشند.

ج - از نظر قرآن اجتماع انسانی هم مانند فرد انسانی دارای مسئولیت می‌باشد.

سوره جاثیه - آیه ۲۸ «... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا...» هر اجتماع انسانی به سوی کتابش خوانده می‌شود.

د - از نظر قرآن اجتماع انسانی به لحاظ تاریخی دارای سابقه اولیه وحدت و اشتراکی است و تفرقه و تضاد اجتماع انسانی امری تحمیل شده بر آن می‌باشد.

سوره بقره - آیه ۲۱۳ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ

اسلام شناسی علی در ترازوی نهج البلاغه

«اسلام تحقیقی» یا «اسلام تحمیلی»، «اسلام تجربی» یا «اسلام تقلیدی»، «اسلام حقی» یا «اسلام تکلیفی»، «اسلام شورائی» یا «اسلام ولایتی»، اسلام قرآنی یا «اسلام روایتی»، «اسلام تشیع علوی» یا «اسلام تشیع صفوی»، «اسلام نهج البلاغه» یا «اسلام بحارالانوار»، «اسلام تاریخی» یا «اسلام مفاتیح الجنان»، «اسلام انتخابی» یا «اسلام شمشیری»، «اسلام اختیاری» یا «اسلام تحمیلی»، «اسلام تسنن محمدی» یا «اسلام تسنن اموی»

۱ - علی و «اسلام تحمیلی» یا «اسلام شمشیری» در نهج البلاغه:

از بعد از رحلت پیامبر اسلام در دوران شیخین، عمر اولین خلیفه‌ائی بود که اجتهاد در اصول کرد و با عمده کردن اصل جهاد به عنوان «خیر العمل اسلامی» جهت فتوحات خارجی خود بستر سازی کرد و البته دلیل این امر هم آن بود که دیگر در زمان خلیفه دوم تقریباً اسلام در تمامی شبه جزیره عربستان مستقر شده بود و تنش‌های قبائلی که بعد از مرگ پیامبر اسلام در زمان ابوبکر تقریباً فراگیر شده بود، همه سرکوب شده بود و مدینه النبوی یا به قول شاه ولی الله دهلوی و علامه اقبال لاهوری، «جامعه الگوئی محمد» هم تقریباً با رحلت پیامبر همراه با ختم نبوت، ختم امامت و ختم ولایت او در بستر انتخابات شورای سقیفه و خانه نشین شدن علی به حالت رکود درآمده بود و وضعیت جامعه مسلمانان آنچنان شده بود که استمرار تاریخی جامعه مسلمانان دیگر امکان انجامش در عرصه دینامیزم اجتماعی که در چارچوب عدالت حکومتی، عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی، عدالت اخلاقی، عدالت حقوقی و... ممکن می‌شود، غیرممکن شده بود. لذا در رابطه با خودویژگی‌های تاریخی آن شرایط و تندبیچ تاریخی بود که عمر خلیفه دوم جهت جلوگیری از نابودی مطلق جامعه مسلمانان اقدام به دو اجتهاد بزرگ در اصول کرد که عبارت بودند از:

۱ - عمده کردن اصل جهاد ۲ - تعطیل «اسلام روایتی» با شعار «حسبنا الله کتاب الله».

فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ - هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - پیش از شما جوامعی بودند و رفتند پس در تاریخ سیر کنید تا ببینید که سرانجام جوامع تکذیب کننده چگونه بوده است، این سنت‌های تاریخ گفتار روشنی است برای همه مردم اما تاریخ تنها برای «متقین» هدایت گر و پند آموز می‌باشد.

۹ - مبانی تئوریک تاریخ:

بنابراین از دیدگاه قرآن تاریخ دارای مبانی زیر می‌باشد:

- الف - تاریخ عبارت است از قانون تحول اجتماع انسانی.
- ب - تاریخ عبارت است از تبیین اجتماع انسانی در حال شدن.
- ج - تاریخ عبارت است از تبیین حرکت اجتماع انسانی که دارای یک حرکت قانونمند می‌باشد.
- د - تاریخ عبارت است از تبیین جریان اجتماع انسانی در بستر زمان.
- ه - تاریخ عبارت است از علم شدن جوامع انسانی.
- و - تاریخ عبارت است از قانون تکامل اجتماع انسانی.
- ز - بدون آگاهی به تاریخ و یا علم شدن جوامع هرگز یک پیشگام یا هدایت گر نمی‌تواند جامعه را هدایت گری قانونمند و علمی بکند.

ک - نهج البلاغه - نامه ۳۱ - وصیت امام علی به فرزندش امام حسن در بستر مرگ؛ «مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ» از پدری که در بستر مرگ افتاده «الْمَقَرَّ لِلزَّمَانِ» پدری که عمر و زمان را پشت سر گذاشته «الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ» پدری که تسلیم تاریخ و زمان است «أَيُّ بَنِيَّ» پسر من «إِنِّي وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي» هرچند من به اندازه همه تاریخ جوامع انسانی زندگی نکرده ام «فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى غَدْتُ كَأَحَدِهِمْ» اما تاریخ آن‌ها را مطالعه کرده‌ام و با مطالعه تاریخ آنها به کارهای ایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت جوامع گذشته انسانی سیر کرده‌ام و آن چنان تاریخ آن‌ها را مطالعه کرده‌ام و به تاریخ آن‌ها اندیشیده‌ام که انگار یکی از جوامع گذشته گشته‌ام «بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ» آن چنان از تاریخ جوامع گذشته آگاهی پیدا کرده‌ام که گویی چنان است که با نخستین تا آخرین این جوامع انسانی زندگی کرده‌ام.

ط - بنابراین تاریخ نقل بودن گذشته جوامع انسانی نیست بلکه علم شدن قانون تحول اجتماعی انسانی در سه مرحله گذشته و حال و آینده می‌باشد.

ح - تمام پدیده‌های هستی (چه در عرصه وجود طبیعی و چه در عرصه وجود اجتماعی و چه در عرصه وجود فردی و انسانی) در صورتی که همراه با اصل تکامل «وجودی نومراتب و سیال» مسیری به سوی مراحل متعالی تکاملی داشته باشند دارای تاریخ‌اند.

بقیه در صفحه ۱۸

آیه ۲۵۶ - سوره بقره - «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»
چون هدایت و ضلالت امر تبیینی است، پس ای پیامبر قبول اسلام امری اجباری و تحمیلی نیست» و

آیه ۱۴ - سوره حجرات - «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» - ای پیامبر عرب‌های بادیه نشین به تو می‌گویند که ایمان آورده‌ایم به آن‌ها بگو ایمان به اسلام امری تحمیلی نیست، بلکه امری اعتقادی و قلبی و شناختی می‌باشد پس شما تسلیم شدید نه مومن و مسلمان» و

آیه ۳۶ - سوره اسری یا بنی‌اسرائیل - «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - پیروی نکن از چیزی که به آن علم و آگاهی نداری چرا که مسئولیت انسان معلول شناخت و آگاهی او می‌باشد» و

آیه ۱۲۴ - سوره نحل - «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» - ای پیامبر دعوت تو به اسلام باید بر سه پایه ۱- حکمت ۲- موعظه ۳- مجادله یا حقیقت یا حکمت و آگاهی یا موعظه و استدلال یا مجادله استوار باشد» و

آیه ۱۷ و ۱۸ - سوره زمر - «...فَبَشِّرْ عِبَادَ - الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ - پس ای پیامبر بندگان مرا بشارت بده همان‌هایی که به هر سخنی گوش می‌دهند و از میان آن‌ها بهترین آن‌ها را در عمل پیروی می‌کنند، این‌ها همان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است و همین‌ها هستند که صاحب خرد می‌باشند» و

آیه ۱۰۸ - سوره یوسف - «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» - ای پیامبر در دعوت به اسلام به مردم بگو اسلام راه من است و من مردم را بر پایه آگاهی و شناخت به این راه دعوت می‌کنم نه تقلید و تعبد و تکلیف و تحمیل که راه مشرکین می‌باشد و سبحان الله از اینکه من از مشرکین باشم»

پیامبر پیوسته بر دعوت خود بر پایه تبلیغ «اسلام تحقیقی، ایمانی، معرفتی، اختیاری و انتخابی» تکیه می‌کند نه «اسلام تحمیلی، تعبدی، تقلیدی و جبری». در همین رابطه بود که امام علی در سال ۳۶ یعنی ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر اسلام، زمانی که تحت فشار و درخواست مردم پس از سه روز امتناع و خروج از مدینه حاضر به قبول خلافت شد، نخستین اجتهاد در اصولی که در اسلام به ارث رسیده از شیخین و عثمان کرد تعطیلی «اسلام شمشیری» و فتوحات و جهاد خارجی و کشورگشایی بود، کاری که از همان آغاز امام علی می‌دانست که تعطیلی این اصل برای او با بهای سنگینی تمام خواهد شد چرا که قطعاً تمامی آنهایی که از غنائم بادآورده جنگی و فتوحات خارجی به نوائی رسیده‌اند با تعطیلی این اصل تضادهای خارجی را بدل به تضادهای داخلی خواهند کرد که حاصل آن شکست تاریخی علی خواهد بود. همان کاری که بالاخره کردند و کشتی مبارزه پنجاه ساله مبارزه علی را به گل نشانند و تمامی تلاش و سعی پنج ساله علی را مصروف جنگ‌های داخلی کردند و بالاخره علی را در بستر این تضادهای

که در خصوص اجتهاد اول یعنی عمده کردن اصل جهاد، عمر می‌کوشید تا توسط تکیه بر اصل فتوحات خارجی و کشورگشایی علاوه بر گسترش «اسلام شمشیری» و «اسلام تحمیلی» توسط جهاد تهاجمی یا جهاد ابتدائی به جای جهاد تدافعی قرآن و اسلام، جامعه مسلمان شبه جزیره عربستان را از مرگ و نابودی محتوم نجات دهد. لذا از این مرحله بود که به موازات فتح پی در پی و مستمر و برق آسای کشورهای بیرون از شبه جزیره عربستان «اسلام شمشیری» جایگزین «اسلام تحقیقی» و «اسلام تحمیلی» جایگزین «اسلام تجربی» شد.

قابل توجه است که پیامبر اسلام در طول ۸ سال دوران جهاد نظامی، پروسس مدنی خود را که از سال دوم هجرت با نزول آیه ۳۹ - سوره حج «أَنْذِرِ الَّذِينَ يَقَاتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ - به شما اذن داده شد تا با آنانی که به شما مسلمانان ظلم می‌کنند، در دفاع از خود بجنگید» آغاز شد و با آیات ۳۶ - سوره توبه «...وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً...» - با مشرکین در دفاع از خود آنچنانکه با شما می‌جنگند بجنگید» و... ادامه پیدا کرد. هرگز نه از شبه جزیره عربستان گامی فرابیش نهاد و نه در تبلیغ اسلام بر شمشیر تکیه می‌کرد و نزدیک به ۵۴ حرکت نظامی که در داخل شبه جزیره عربستان در طول ۸ سال حرکت مدنی خود انجام داد که همگی در راستای دفاع سیاسی، نظامی، هویتی و فیزیکی در برابر هجمه مشرکین و کفار و منافقین بود و جنگ تبوک او هم که نخستین لشکرکشی پیامبر در مقابله با رومیان بود، فقط یک صف آرای تدافعی جهت مقابله کردن با تهاجم رومیان به شبه جزیره عربستان بود. لذا پیامبر اسلام نه در عرصه جهاد داخلی و نه در عرصه جهاد خارجی، هرگز تحت عنوان جهاد ابتدائی اعتقادی به جایگزینی «اسلام شمشیری» یا «اسلام اجباری» یا «اسلام تحمیلی» یا «اسلام تقلیدی» یا «اسلام تعبدی» به جای «اسلام ایمانی» و «اسلام اعتقادی» و «اسلام اختیاری» و «اسلام تحقیقی» و «اسلام حقی» و «اسلام شورائی» و «اسلام تجربی» نداشت.

به طوری که در همین رابطه در منشور و مانیفست حرکت خودش که به صورت یک شعار بالای تمامی نامه‌هایش می‌نوشت:

آیه ۶۴ - سوره آل عمران - «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» - بگو ای اهل کتاب بیائید به سوی کلمه‌ای متساوی طرفین که همان نفی عبودیت و نفی الوهیت و نفی ربوبیت غیر الله در جامعه و جهان و نفس خودمان می‌باشد اگر نپذیرفتند، ای پیامبر فقط به آن‌ها بگو که ما مسلمانیم» و

۱. که از یک طرف بعد از رحلت پیامبر اسلام به علت تعطیلی مبانی دینامیزم اجتماعی مدینه النبی محمد که عبارت بودند از عدالت حکومتی، عدالت حقوقی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت اخلاقی و... توسط رشد تضادهای قبیله‌گی و طایفه‌ای و قومی درونی رو به اضمحلال نهاده بود و هر زمان می‌رفت تا این جامعه از درون متلاشی گردد توسط عمده کردن تضاد برونی و جایگزین کردن تضاد برونی به جای تضادهای درونی نجات دهد و از طرف دیگر به موازات سرازیر کردن غنائم جنگی از کشورهای تازه فتح شده به طرف شبه جزیره عربستانی که در آتش فقر، فلاکت، تنگدستی، بیکاری و... می‌سوخت، حیاتی دوباره اقتصادی به جامعه مسلمانان بخشد.

و الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوَهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا... جماعتی با من بیعت کرده‌اند که قبل از من همین جماعت با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و با همان شکلی این‌ها با من بیعت کردند که قبل از من با آن‌ها بیعت کردند چرا که اساس مطلب این است که وقتی شورای مهاجرین و انصار کسی را برای خلافت انتخاب کردند آن شخص منتخب شوری امام مردم می‌باشد و خداوند هم بر این انتخاب شوری رضایت خواهد داشت». لذا در این رابطه بود که امام در آغاز از قبول خلافت امتناع کرد و بر پایه تحلیلی و تبیینی که از برنامه و حرکت خود داشت، می‌دانست که برعکس دوران شیخین و عثمان حکومت او به خاطر تعطیلی فتوحات خارجی و «اسلام شمشیری» و اسلام اجباری و تحمیلی گرفتار تضادهای داخلی خواهد شد و همین رشد تضادهای داخلی، معلول تعطیلی تضادهای خارجی است که نهضت او را با بن بست و شکست روبرو خواهد کرد. لذا در همین رابطه است که در خطبه ۹۲ که امام علی بعد از قیام مردم بر علیه عثمان و قتل او و روی آوری آنها به امام علی جهت بیعت با او بیان شده می‌گوید:

خطبه ۹۲ - نهج البلاغه شهیدی - صفحه ۸۵ سطر اول به بعد - «دَعُونِي وَ اتَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَعَامَتِ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ اِعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَثَبَ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا - ای مردم از من دست بردارید و دیگری را برای خلافت انتخاب نکنید، زیرا در صورتی که من خلافت بر شما توسط بیعت شما قبول بکنم بر پایه برنامه و رویه‌ای که دارم با حکومتی روبرو خواهم شد که دارای وجوه و رنگ‌های مختلفی خواهد شد، به طوری که در ادامه آن قلب‌های شما بر آن استوار نخواهد ماند و اندیشه‌های شما بر آن ثابت نخواهد ماند، آفاق و اطراف حکومت ابر سیاهی فرا گرفته است و راه روشن دین پیامبر و مدینه النبی او تغییر مسیر داده است، البته این را هم بدانید که اگر من بیعت شما را بپذیرم شما را به راهی خواهم برد که خودم به آن معتقد هستم و در این رابطه سخن و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هم من را از راهم برنخواهد گردانید، البته اگر مرا ترک کنید و کس دیگری را انتخاب کنید من هم مانند شما با آن کس بیعت خواهم کرد و مطیع‌تر از خود شما با آن منتخب شما همکاری خواهم کرد، چرا که برای شما مشاور شدن من بهتر است تا امیر شدن من بر شما.»

ادامه دارد



داخلی شهید کردند و حرکت او را گرفتار شکست کردند. ولی به هر حال با همه این تفاسیر امام علی از همان آغاز قبول خلافت به این امر اعتقاد داشت که تنها راه نجات جامعه مسلمین تعطیلی این اصل می‌باشد و در همین رابطه بود که کوچکترین درنگی در این رابطه نکرد، هرچند رقیب او بنی‌امیه و در راس آن‌ها معاویه کوشید با گرفتن این سلاح از دست امام علی و کوبیدن بر طبل فتوحات خارجی به حاکمیت خود در برابر حکومت علی ثبات نظامی بخشد. لذا در همین رابطه بود که تمام کشورهای اطراف مدیترانه و ورود به قاره اروپا در زمان بنی‌امیه و به دست معاویه اول و معاویه دوم صورت گرفت و اصلاً مدیترانه توسط نیروی دریائی

تحت فرماندهی عمرو عاص فتح گردید، ولی با اینکه امام علی به خوبی می‌دانست که در صورت تثبیت نظامی بنی‌امیه و معاویه در فتوحات و توسعه «اسلام شمشیری» می‌باشد، هرگز حتی برای یک ساعت از حاکمیتش هم راضی نشد تا بر «اسلام شمشیری» زمان شیخین و عثمان تکیه کند. البته این موضعگیری خودش قبل از به قدرت رسیدنش در شورای عمر که برای تعیین جانشینی عمر توسط وصیت خود عمر بعد از مرگ عمر تشکیل شده بود، در پاسخ به شرط بیعت عبدالرحمن ابن عوف که خطاب به علی گفت: «با تو بیعت می‌کنم به شرط اعتقاد و عمل بر کتاب الله و سنت رسول و رویه شیخین»،

گفت: «با کتاب الله و سنت رسول آری، اما در ادامه رویه شیخین نه، چراکه من خود دارای رویه‌ای می‌باشم»، که رویه‌ای که امام علی در آن شورا مطرح کرد همان تعطیلی «اسلام شمشیری، تحمیلی و اجباری» توسط اجتهاد در اصول بود و جایگزین کردن با «اسلام عدالت مدارانه تحقیقی، اختیاری و تجربی» خودش بود. لذا در همین رابطه بود که امام علی پس از اینکه مردم بعد از قیام بر علیه حکومت عثمان و کشتن او جهت بیعت با او برای مدت‌ها از قبول خلافت امتناع می‌کرد و هرگز حتی برای یکبار هم در نهج البلاغه دیده نمی‌شود که امام علی در این زمان گفته باشد که «خلافت حق من است» یا اینکه «خلافت ارثیه من می‌باشد» و یا اینکه مثلاً در «غدیر خم پیامبر خلافت را به من واگذار کرده است»، بلکه برعکس همه این‌ها، امام علی آنچنانکه در نهج البلاغه موجود می‌باشد در همه جا معتقد بود که «خلافت و انتخاب خلیفه حق مردم می‌باشد و شورا و مردم هر که را که انتخاب بکند امام است و آن انتخاب مورد رضایت خداوند خواهد بود».

نامه ۶ - نهج البلاغه شهیدی - صفحه ۲۷۴ سطر ۹ به بعد - «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ

تبیین فلسفی انسان از نگاه وحی و محمد و قرآن

بخش پنجم

۳- فلسفه معاد از نگاه محمد:

آنچنانکه در تفسیر سوره مکیه قبلی مطرح کردیم؛ سبک و سیاق سوره‌های مکیه محمد با سوره‌های مدنی متفاوت می‌باشند. و نیز گفتیم که؛ بزرگترین معجزه محمد بعد از وحی و قرآن، تاریخی کردن وحی می‌باشد. آنچنانکه اشاره کردیم در میان پیامبران ابراهیمی تنها پیامبری که دارای وحی تاریخی می‌باشد محمد است، بقیه پیامبران ابراهیمی دارای وحی - پکیجی - بودند. یعنی مستقیم وحی را از وحی کننده می‌گرفتند، و به صورت مجرد از جامعه، آن‌ها را به صورت یک سلسله امور اخلاقی یا فقهی و حقوقی به مردم عرضه می‌کردند. اما کار بزرگ محمد این بود که این وحی را به صورت تاریخی درآورد. بستر و شاخصی که محمد بر اساس آن وحی خود را تاریخی کرد، حرکت و حیات و مبارزه و... خود محمد بود، که به صورت کالبدی درآمد که «وحی» مانند «روح و حیات» به این کالبد، شدن و حرکت و تاریخ بخشید.

با تاریخی شدن وحی محمد بود که موضوع ختم نبوت محمد مطرح گردید! با تاریخی شدن وحی محمد بود که «دینامیزم قرآن و وحی» تحقق عینی پیدا کرد. با تاریخی شدن وحی محمد بود که قرآن توانست به عنوان یک کتاب هدایتگر مطرح گردد. با تاریخی شدن وحی محمد بود که محمد وحی آسمانی قرآن را زمینی کرد. اما آنچنان که فوقا مطرح کردیم، آنچه توسط آن وحی محمد تاریخی گردید، «تاریخ حرکت و مبارزه خود محمد» بود. که در این رابطه مبارزه (۲۳ ساله) محمد را به دو دوره - ۱۳ ساله مکیه و ۱۰ ساله مدنیه - تقسیم کردیم، و این دو دوره را دو سرفصل استراتژی محمد نامیدیم، که دوره ۱۳ ساله مکیه را دوران «استراتژی آگاهی بخش» محمد نامیدیم و دوران ۱۰ ساله مدنیه محمد را دوران «استراتژی آزادی بخش» محمد نامیدیم. با توجه به این دو دوره استراتژی محمد (که پایه تاریخی کردن قرآن و وحی محمد می‌باشد)، بود که کلا سوره‌ها و آیه‌هایی که در مکه بر محمد نازل شده است، با سوره‌ها و آیه‌هایی که در مدینه بر محمد نازل شده است، هم به لحاظ استیل و هم به لحاظ هیرارشی و آرایش و هم به لحاظ موضوع و مضمون - کاملاً با هم دیگر متفاوت می‌باشد.

در مکه محمد با وحی می‌خواهد انسان بسازد، در صورتی که در مدینه محمد با وحی می‌خواهد جامعه بسازد؛ و پر واضح است، بستری که محمد می‌خواهد در آن انسان بسازد با بستری که محمد می‌خواهد جامعه بسازد، کاملاً متفاوت باشد. محمد برای انسان سازی در مکه توسط تبیین «انسان و معاد و وحی و توحید» کانتکس تئوریک خود را تبیین می‌نماید، در صورتی که محمد برای جامعه سازی بیش از هر چیز، نیازمند به حقوق و قانون و جنگ و جهاد و... دارد؛ لذا به این ترتیب است که تمامی آیه‌ها و سوره‌های مکی، آیات و سوره‌های تبیینی می‌باشد، در صورتی که آیات و سوره‌های مدنی، آیات و سوره‌های تشریحی و توضیحی و تقنینی هستند؛ و در این رابطه است که سوره «انسان یا دهر» هم به لحاظ استیل و هم به لحاظ مضمون، سوره مکیه محسوب می‌شود.

صاحب تفسیر روح المعانی می‌گوید: یک سوره‌ائی صد در صد مکی می‌باشد - «اگرچه بعضی از مفسرین سعی کرده‌اند که این سوره را مخلوطی از آیه‌های مکیه و مدنیه محمد اعلام نمایند» آنچنانکه در تشریح و تفسیر استیل و مضمون این سوره خواهیم گفت، این سوره یک سوره صد در صد مکی می‌باشد. البته اشکالی که مفسرین دارند اینکه تصور می‌کنند از آنجائیکه قرآن در عصر عثمان تدوین و مکتوب گردید، لذا شکل بندی آیات و سوره‌ها را یک کار غیر وحی‌ائی می‌دانند.

در صورتی که موضوع چنین نیست! چراکه حتی در همان زمان عثمان که قرآن مکتوب گشت و مدون به تاریخ بشر عرضه گردید، همین عمل هم زیر نظر شاگرد مستقیم وحی یعنی علی ابن ابی طالب صورت می‌گرفت؛ و نه تنها امام علی بر این کار عثمان نظارت تام داشت، بلکه بر این کار عثمان دخالت مستقیم عملی و مدیریتی می‌کرد؛ و هرگز بین قرآن تکثیری و مکتوب عثمان، و با قرآن تدوینی و تنظیمی خودش کوچکترین تفاوتی مشاهده نکرد؛ و گرنه این موضوعی حقیقتی نبود که امام علی بخواهد و یا بتواند در برابر آن ساکت و خاموش بنشیند؛ و همین واقعیت است که ما را به این حقیقت بزرگ آگاه می‌کند که، این قرآن باید توسط فرمانده بزرگ وحی محمد تنظیم و تدوین و سوره بندی شده باشد. چراکه بر عکس انجیل که (تقریباً پس از سه قرن) بعد از مسیح و توسط حواریون یعنی، چهار نسل بعد از عیسی مسیح تنظیم گردید، قرآن در همان نسل اول و توسط بزرگترین دست پروردگانش که در راس آن‌ها علی ابن ابیطالب بود تنظیم گردید.

ویژگی - مکی بودن - سوره انسان، آن را به سه قسم تفکیک می‌کند؛ قسمت اول آن که سه آیه اول سوره می‌باشد، به «تبیین فلسفی انسان» می‌پردازد. که مطابق با آن محمد انسان را؛ موجودی تکامل پذیر می‌داند، که این موجود تکامل پذیر، در چرخه تکامل تدریجی و در پروسه زمان، حاصل شده است، و دارای قدرت شناخت و آفرینندگی و انتخاب و آزادی می‌باشد. سوره انسان در مرحله دوم به تبیین معاد می‌پردازد؛ و در بخش سوم از تبیین وحی نبوی یا وحی محمد سخن می‌گوید. اما سوال فریبه‌ی که در همین جا و تقریباً در تمامی سوره‌های مکی مطرح می‌شود، اینکه چه نیازی است که - محمد در حرکت خود

سوره انفطار - آیات ۱ الی ۴: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ - وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ - وَإِذَا الْأَبْحَارُ فُجِّرَتْ - وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ - قِيَامَتِ رُوزِي اسْتِ كِه آسْمَانِ شِكَاكْفَتِه مِي شُود و ستارگان متلاشی می گردند و دریاها منفجر می گردند و قبرها باز می شوند.»

ج - تکوین معاد: قرآن در تکوین معاد (برعکس نظریه روحیون از افلاطون و ارسطو تا ملاصدرا و طباطبائی و مطهری تا... که مبنای تکوین معاد را بر پایه روح می دانند، و برخلاف طرفداران معاد جسمانی، که مبنای تکوین معاد را جسم می دانند)، منشاء و مبنای آن را عمل می داند.

سوره انفطار - آیه ۵: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ - تا انسان بداند که از تمام اعمال دنیایش چه فرستاده است.»

سوره نازعات - آیه ۳۵: «يَوْمَ يَنْدَعُرُ الْإِنْسَانُ مِمَّا سَعَى - قِيَامَتِ رُوزِي اسْتِ كِه انْسان بِه آنچِه در دُنیا كرده آگاه مِي شُود.» سوره آل عمران - آیه ۳۰: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ - قِيَامَتِ رُوزِي اسْتِ كِه هِر كَسِ آنچِه را كِه از عمل خُوب و بد در دُنیا كرده حاضِر مِي گرداند.»

قرآن معاد را مرحله‌ای از تکامل وجود می داند که اولاً؛ همه هستی دارای حیات می شوند.

سوره العنكبوت - آیه ۶۴: «...وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ... - آخِرَتِ رُوزِي اسْتِ كِه كَلِ هستي زنده مِي گردد.»؛ و در ثانی در رابطه با معاد انسانی، آن را نه مانند روحیون بر مبنای روح تبیین می کند و نه مانند جسمیون، معاد انسانی را بر مبنای جسم انسانی تبیین می نماید، بلکه بر عکس همه این‌ها؛ قرآن معتقد به نظریه «عملیون» است که معاد انسان را بر مبنای «عمل انسان» تبیین می نماید.

سوره النبأ - آیه ۴۰: «...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مِمَّا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - قِيَامَتِ رُوزِي اسْتِ كِه انْسان هِر عملی را كِه با دُ دست خُود از دُنیا فرستاده اسْتِ مِي بیند.» به عبارت دیگر از نظر قرآن معاد دارای دو ساحت می باشد؛ یکی ساحت وجودی که تمام وجود در این مرحله دارای حیات می شوند؛ و یکی ساحت انسانی که فقط انسان بر پایه عمل دنیایی اش مادیت پیدا می کند.

د - معاد تبلیغی: قرآن در همین دنیا بر پایه نعمات مادی و به صورت - منطقه‌ای و عصری و نسلی و زمانی و متعارف- در بین مردم به تبلیغ نعمات نادیده، و غیر قابل تشریح برای انسان در این دنیا به تبلیغ معاد می پرداخت. برای انسان صحراگرد و بدوی عربستان! مثل معاد تبلیغی (که در سوره انسان از آیه ۴ تا آیه ۲۲ در کانتکس نعمات مردم بادیه نشین و صحراگرد عربستان و با همان دیسکورس به تبلیغ آن می پردازد)، مثل:

«...يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا - از شرابی نوشند که طبعش کافور است - آیه ۵ - سوره انسان.»

به خصوص در حرکت مکی خود - اینهمه بر معاد تکیه می کند؟ برای پاسخ به این سوال عظیم و سترگ و فربه است که باید موارد ذیل مورد توجه قرار گیرد:

۱ - تعریف معاد اعاده معدوم می باشد.

۲ - در قرآن خود کلمه معاد نیامده بلکه به صورت مشتقات آن یعنی «توعدون» آمده است.

۳ - کلا موضوع معاد از آغاز تاریخ بشر ره آورد انبیاء بوده است نه فلاسفه. به عبارت دیگر از آغاز فلاسفه در درک و فهم این موضوع عظیم لنگ بوده، و هرگز تاکنون فلسفه نتوانسته است موضوع معاد را تبیین فلسفی کند، بلکه بالعکس آنجا که بشر به تبیین معاد پرداخته، توسط وحی انبیاء بوده است.

۴ - بیش از ثلث آیات قرآن به طور مستقیم یا غیر مستقیم در باب تبیین و تکوین و تشریح و تبلیغ معاد می باشد.

۵ - کلا قرآن در چهار صورت از معاد و قیامت یاد می کند که این چهار صورت عبارتند از:

الف - تبیین فلسفی معاد: قرآن همه جا در تبیین فلسفی معاد، از طبیعت و دنیا جهت تبیین معاد استفاده می کند و معاد را محصول طبیعی تکامل طبیعی و اجتماعی در همین جهان و دنیا می داند. سوره آل عمران - آیه ۱۹۱: «الَّذِينَ يُدْكِرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - به درستی که در خلقت هستی و تضاد شب و روز آیتی هست برای صاحبان اندیشه، آنانی که دائم در حال تفکر در وجودند و با آن تفکر خدا را ذکر می کنند، و حاصل تفکر در وجود و هستی آن‌ها این خواهد بود که با تبیین معاد در ادامه هستی، این هستی را باطل نمی دانند و برای آن، معاد از خدا می خواهند. (خداوند)، آن‌ها را از تاثیرات منفی اش در امان نگه دارد.»

ب - تشریح معاد: قرآن به خصوص در سوره تکویر و سوره زلزال و سوره انفطار و سوره انشقاق و سوره القارعه و... که همگی سوره‌های مکی می باشند، با دگرگونی ناگهانی که در طبیعت و کره زمین صورت می گیرد، (مثل خاموش شدن خورشید، و تاریک شدن ستارگان، و بحرکت در آمدن کوه‌ها، و بهم ریختن دریاها و شکافته شدن آسمان و...)، به تشریح معاد می پردازد:

سوره تکویر - آیات ۱ تا ۴: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ - وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ - وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ - وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ - قِيَامَتِ رُوزِي اسْتِ كِه خُورشید خامُوش مِي شُود و ستارگان تاریک مِي گردند و کوه‌ها به حرکت در مِي آیند.»

۱. به طوری که در کل قرآن بیش از ۱۴۰۰ آیه در باب معاد و تبیین معاد می باشد؛ و اگر بگوئیم در قرآن بیش از نبوت و حتی بیش از خود توحید در باب معاد صحبت شده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم! لذا این سوال در همین جا مطرح می شود که محمد چه نیازی به طرح معاد در حرکت کلی خود، و به خصوص در حرکت مکی خود داشته است؟

وجود نمی‌تواند عبث و باطل باشد، آنچنانکه دیدیم از نظر قرآن آنچه نفی بطلان و هدفداری وجود می‌کند، فقط معاد و آخرت است که به وجود و هستی معنی و جهت می‌بخشد.»

ادامه دارد



آنچنانکه راه حل نجات بحران جنبش سیاسی در داخل کشور در گرو پیوند با جنبش‌های سه گانه در بستر تشکیلات عمودی برای انجام تشکیلات افقی می‌باشد، کلید نجات بحران جنبش سیاسی خارج کشور هم در گرو بستر سازی کردن برای جنبش سیاسی داخل کشور در راه انجام این مقصود است. به عبارت دیگر تا زمانیکه جنبش سیاسی خارج کشور در پیوند طولی با جنبش سیاسی داخل کشور عمل نکند و بخواهد برای خود هویتی مستقل و جزیره‌ائی قائل بشود راهی به پیش نخواهد برد و در همین رابطه است که باید بگوئیم که تنها یک راه برای نجات جنبش سیاسی خارج کشور از بحران وجود دارد و آن بستر سازی برای تشکیلات عمودی جنبش سیاسی داخل کشور است تا شرایط برای پیوند جنبش سیاسی داخل کشور با جنبش‌های سه گانه اجتماعی، دموکراتیک و کارگری در راستای تکوین تشکیلات افقی فراهم گردد. (بحران در بحران)

یا «الدنیا مزرعه الاخره - دنیا مقدمه آخرت است - حدیث نبوی.»
«من لا معاش له لا معاد له - کسی که دنیا ندارد آخرت هم ندارد - حدیث نبوی.»

یا «کن فی لدنیاک کاتک تعیش ابدا و کن فی الاخره کاتک تموت غذا - برای دنیایت آنچنان زندگی کن که تا ابد زنده هستی و برای آخرتت آنچنانکه فردا می‌میری.»

ج - معاد نمایش تجسم اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده است. سوره زلزله - آیات ۶ تا ۸: «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - معاد روزی است که بر اثر زلزله مردم متفاوت برون آیند تا ببینند اعمالی را که در دنیا انجام داده‌اند. پس هر کس که در دنیا به اندازه ذره‌ائی کار خیر بکند، در آخرت به همان ذره عمل تجسم پیدا می‌کند، و هر کس در دنیا به اندازه ذره‌ائی کار بد بکند در معاد همان ذره را می‌بیند.»

د - معاد انسانی بر پایه شناخت و آگاهی دنیا استوار می‌باشد و کسی که جاهل و ناآگاه است عمل دنیایش نمی‌تواند برایش آخرت ساز باشد. سوره النساء - آیه ۹۷: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا - همانا زمانیکه ملائکه برای مرگ افرادی می‌آیند، به عده ای که در دنیا به خود ظلم کرده‌اند می‌گویند که؛ کجا بودید؟ می‌گویند ما در دنیا از مستضعفین بودیم، ملائکه به آنها می‌گویند؛ پس چرا در زمین خدا هجرت نکردید؟ اینچنین افرادی که معاد تجسم اعمال دنیای آنها است، جهنم و بد بازگشتی دارند. البته «مستضعفین فرهنگی» از مرد و زن و بچه و... که در دنیا نه توان هدایت داشتند و نه توانستند هجرت کنند، معادی غیر آن دارند (برای اینها به علت عدم آگاهی معاد عملی وجود ندارد).»

سوره اسری آیه ۷۲: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى... - کسی که در دنیا کور باشد در آخرت هم کور است، بلکه از آن هم بدتر می‌باشد.»

ه - تبیین فلسفی وجود و آخرت از طریق تبیین فلسفی وجود در همین دنیا به انجام می‌رسد. سوره آل عمران - آیات ۱۹۰ و ۱۹۱: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يُذَكِّرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - در خلقت هستی و تضاد شب و روز آیاتی است برای صاحبان اندیشه و تفکر، آنها کسانی هستند که در هر حال در یاد خدا می‌باشند، چه در حال قیام باشند و چه در حال قعود، که با کانتکس تفکر در خلقت وجود و دنیا به معاد می‌رسند. آنها به این نتیجه می‌رسند که هستی و